

نیما یوشیج

آغاز زندگی

علی نوری متلخص به نیما یوشیج از پدری خان زاده به نام «ابراهیم» معروف به اعظام السلطنه و مادری از خاندان علم و هنر به نام «طوبی مفتاح» فرزند حکیم موزی شاعر و فیلسوف در ۲۱ آبان ماه ۱۲۷۶ هجری شمسی برابر با ۱۵ جمادی الثانی ۱۳۱۵ قمری و در زمان پادشاهی مظفرالدین شاه قاجار در دهکده یوش در یکی از دهات شهرستان نور استان مازندران بدنسی آمد. پدرش، علی نوری با گله داری روزگار می گذراند و خود نیما از همان دوران کودکی تا سن دوازه سالگی با چراگاه ها و کوهستان ها و خلاصه با طبیعت زنده و سرسبز آشنایی نزدیک داشت و در میان چادرنشینان و قبایل کوهستانی به سر می برد. چنانکه خودش می گوید:

« زندگی بدوى من در بين شبانان و ايلخى بانان گذشت که به هوای چراگاه به نقاط دور، ييلاق- قشلاق می کنند و شب بالاي کوهها ساعات طولاني با هم به دور آتش جمع می شوند. از تمام دوره بچگي من به جز زد و خورد هاي وحشيانه و چيزهای مربوط به زندگي کوچ نشيني و تفریحات ساده‌ی آنها در آرامش یکنواخت و کور و بی خبری از همه جا چیزی بخاطر ندارم.....»^۱

۱- نخستین کنگره‌ی نویسنگان ایران، صص ۶۲-۶۳

آخوند یوش به نیما خواندن و نوشتن آموخت؛ نیما خودش در یکی از سخنرانی هایش به نحوه‌ی تحصیل دوره‌ی ابتدایی خودف نزد آخوند یوش اشاره می‌کند و می‌گوید:

«در همان دهکده که من متولد شدم خواندن و نوشتمن را نزد آخوند ده یاد گرفتم او ما را در کوچه باغها دنبال می‌کرد و به باد شکنجه و کتک می‌گرفت. پاهای نازک مرا به درختهای گزنه دار می‌بست و با کتک زدن مرا مجبور می‌کرد به از برکردن نامه‌هایی که معمولاً اهل خانواده‌ی دهاتی به هم می‌نویسند و خودش آنها را به هم چسبانده و برای من طومار درست کرده بود.»^۲

همچنین در یادداشتی در سن ۲۳ سالگی در سال ۱۲۹۹ درباره‌ی سرگذشت خود و حسرت گذشت روزگاران خوش بچگی خود با عنوان «روزگاران بچگی چه روز‌های خوشی است!» می‌نویسد: «هرگز فراموش نمی‌کنم روزهای بچگی را که به سرعت می‌گذشت. خیالات گوناگون از هر طرف مرا احاطه داشت و بر تندی برق در من می‌گذشتند. هر خیالی مرا به وکار مخصوصی مایل می‌ساخت، اما چه نوع خیال و راجع به چه چیزی بود؟ آیا برای نزدایی با رفقای کوچکم بود؟ برای بردن حق دیگری؟ برای ردست آوردن محتمل؟ و آیا برای قبول قیدی بود؟

هرگزا ز این خیالات متراکم و بیهوده اعصار که شما اهل عالم را دچار خطاكاري و شقاوت ساخته است هیچ یک از این نوع نبود. خیالات بچگان، خیالات مقدسی است. شقاوت و خطاكاري در باطن آنها راه ندارد. آیا خیالات من راجع به امور زندگی بود؟ نه

۶۲- پیشین، ص

آن هم بخوبی می گذشت و آسایش مرا فراهم می آوردند. انسان وقتی که تمام این خوشی ها از قبیل امنیت و سلامتی نصیب او گشت، فقر، گرسنگی و پریشانی از او دور می گردد. و خیالات پاکی که مخصوص انسان است و بر آن ممتاز می شود، او را احاطه خواهد داشت. تمام خیالات من راجع به چیزهایی خوبی بود، می خواستم فقط با آن شناسایی بر همسران خود تفوق یابم. این حس تفوق هیچوقت مرا تنها نمی گذاشت. این نوع خیال همیش مرا تعقیب می نمود. در ۱۵ سالگی گاهی میرفتم که مورخ شوم، گاهی نقاش می شدم، گکاهی مساح، و گاهی طبیعی دان.
... در من یک روح اخلاقی رو به تعالی بود. با یک علت پاک. یک روح بی آلایش زندگی می کردم. هر هنری که از فکر من تراوش می کرد، نمی دانید چقدر با آن اخلاق زینت می گرفت.

بزرگتران من همگگی زیادی هوش مرا تصدیق می کردند. هیچ حس حق ناشناسی در آنها وجود نداشت. مرا در هر هنری می شناختند زیرا که یک رابطه‌ی همسری، هم چشمی و هم در سی میان من و آنها نبود. همیشه وجود این نوع روابط و مناسبات است که حسد را در اشخاص تولید می نماید. آنها مرا بخوبی قبول داشتند.
آن روز ها گذشت. در اواخر ایام بچگی یاد دارم کم کم همسران من، به من حسد می برند بد می گفتند. کم کم زندگانی تازه برای من احداث شدکه دنباله‌ی آن تا امروز امتداد دارد طور دیگری مرا ملاقات می کنند. اما من دیگر همسر کسی نیستم. شخص دیگری شده ام. حالا زندگی من مالامال از شداید است. دنیا مرا آسوده نمی گذارد. این است مختص‌ی از سرگذشت من و اوقات بچگی.

از بچه های خود شکایت نکنید! دل های کوچک همگی آنها پاک است! تمام
خوبندانگذارید در میحط های فاسد زندگی کنند. برای رفع همه ای بدبختی ها باید
محیط اصلاح شود.»^۳

نیما در تهران

نیما یوشیج در سال ۱۲۸۸ در سن دوازه سالگی به همراه خانواده اش به تهران عزیمت کرد؛ و در این شهر ابتدا به دبستان «حیات جاوید» و سپس به مدرسه‌ی متوسطه کاتولیک «سن لویی» رفت در همین مدرسه بود که نیما ادبیات، زبان فرانسه و نقاشی آموخت. معلم ادبیات او نظام وفا بود که بعدها «افسانه» را تقدیم استادش می‌کند. در بیست سالگی در ۱۲۶۹ وی موفق به دریافت تصدیق نامه از مدرسه‌ی سن لویی می‌شود و این پایان تحصیلات رسمی این شاعر است. نام نیما در تصدیق نامه‌ی این مدرسه به چشم می‌خورد.^۴

البته ناگفته ماند نیما بعدها مدتدی در مدرسه‌ی «خان مروی» نزد مرحوم «آقاشیخ هادی یوشی» زبان عربی آموخت و در سال ۱۳۰۷ نیز در بارفروش(=بابل) نزد «علامه حائری» فلسفه، منطق و فقه را فرا گرفت.

نیما یوشیج در سال ۱۲۹۸ در وزارت مالیه (دارایی) شروع به کار کرد. ظاهراً استخدام در وزارت مالیه نخستین کار اداری این شاعر بشمار می‌آید. او که حدود هشت سال در این کار اشتغال داشته است، درباره شغلش می‌نویسد: «کار مالیه هم خسته کننده بود.

۳- اسنادی درباره‌ی نیما یوشیج، صص ۷۱-۷۲
۴- پیشین، ص ۷۰

بستگان پدرم، پدرم را همینطور مثل من با امید های بی خودی گول زده بودند که مرا در آن اتفاهات عفني که هوا در آن حبس می کنند، به کار وادارند.

در صورتی که من به هیچوجه رام و موافق میل آنها نمی شدم. در مالیه از زیر دامن کارد بسته، عبا به دوش انداخته، چکمه می پوشیدم با کلاه پوستی....

چیزی که مرا رام می کرد و از خیلی کارها که آدم را بخطر می اندازد بازمیداشت، این بود که طبیعت من کاملاً شاعرانه شده بود و خوشی من این بود که شکیبا باشم تا اینکه تابستان شود و من باز به یوش و جنگل های ییلاقی کلارزمی و الیو بروم. هردم یک آب از چشمه در کنار کوه و در زیر یک درخت تنها روییده بنوشم. در حالی که گوسفندان را که برای دوشیده شدن به گوسفندبند می برند، در دامنه‌ی کوههای سرد و سبز تماشا کنم.^۵

آغاز دوران شاعری نیما

نیما یوشیچ در اسفندماه ۱۲۹۹ نخستین شعر بلند خود، مثنوی «قصه رنگ پریده خون سرد» را می سراید و آنرا با هزینه شخصی به زیور چاپ آراسته می کند. این کتاب که در چاپخانه «سعادت» به چاپ رسیده، ۳۲ صفحه داشته و با قیمت یک قران! روی جلد این کتاب فقط نام شاعر، نیما با حروف فارسی و لاتین درج شده است و در پایان شعر نوشته شده است: نیما نوری «یوشی».^۶

همچنین نیما یوشیچ در دیماه سال ۱۳۰۱ منظومه‌ی بلند مشهور «افسانه» را که یکی از ماندگارترین شعرهای این شاعر می باشد، سرود و این اثر گرانسنجی را به استاد

۵- اسنادی درباره نیما یوشیچ، ص ۷۲
۶- ر.ک.به: پیشین ص ۷۳

ادبیات خود «نظام وفا» تقدیم کرد. نظام وفا یکی از شاعران کهنه گرایی بود که نیما را به خط شعر و شاعری انداخته و در حاشیه‌ی یکی از شعرهای نیما نوشته است: «..... روح ادبی شما قابل تعالی و تکامل است و من مدرسه را به داشتن چون شما فرزندانی تبریک می گویم.^۷

البته ذکر این نکته ضروری است که اولین قسمت منظومه افسانه در اسفندماه سال ۱۳۰ در هفته نامه مشهور «قرن بیستم» میرزاده عشقی چاپ شد و چاپ قسمت‌های دیگر در دو شماره بعدی این هفته نامه ادامه یافت.

در آن روزگاران که نیمای نام آور و این «خاطر پردرد کوهستان^۸ بیشتر در حجره جای فروشی «حیدرعلی کمالی شاعر» به سخنان شاعران بلند آوازه ای هم چون: «ملک الشعراًی بهار» و «علی اصغر حکمت» گوش فرا می‌داد و از تجربه‌ها و اندوخته‌های ارزشمند آنان استفاده می‌کرد؛ بنابراین شعرش بیشتر به سبک شاعران سنت گرا و بویژه به سبک خراسانی مانند بود.^۹ خود نیما درباره‌ی این سال‌ها می‌گوید:

«این تاریخ مقارن بود با سال‌هایی که جنگ بین المللی اول ادامه داشت:
من در آن وقت شعرهایم به سبک خراسانی بود که همه چیز در آن، یک جور و
بطورکلی دور از طبیعت واقع و کمتر مربوط به خصایص شخص گوینده وصف می‌شود.
آشنای با زبان خارجی راه تازه‌ای را در پیش چشم من گذاشت. ثمره‌ی کاوش من در

۷- مجموعه اشعار نیما، به کوشش دکتر جنتی عطایی، ص ۲۰
۸- من از آن دونان شهرستان نی ام / خاطر پردرد کوهستانی ام
۹- ر.ک.بیه: چون سبوی تشنه، ص ۹۱

این راه، بعد از جدایی از مدرسه و گذرانیدن دوران دلدادگی به آنجا میانجامد که ممکن است در منظومه‌ی من دیده شود.....»^{۱۰}

البته در همین روزگار بود که بخاطر ملامت‌ها و ناسرا گفتن‌های اطرافیان، نیما از سرایش شعر خسته شده و فکر گرویدن به نیروهای «میرزا کوچک خان» در سرش اتفاد چنانکه خودش در این باره می‌گوید:

«چه می کنی؟! کمی صبر کن و کار دیگری را اقدام کن که اگر در گشايش آن هم زنده نماندی به مقصود اولیه ات رسیده ای؛ اگر پیشرفت کردی، باز هم به مقصود خود رسیده ای. اگر غیر از دو شکل شد، صاحب یک زندگی تازه خواهی بود. غیر از این زندگانی ناگواری که حالا در آن هستی. بالاخره رأی من برابر شد که با خیال جدید خودم اقدام کنم. از جان گذشته به مقصود می‌رسد.....»

بعد از این، نظریه‌ای که یافتم یکی از زندگی تازه را میخواهم برای خود بسازم؛ به زندگانی در جنگل و جنگ‌ها.....»^{۱۱}

ولی کم کم این اندیشه نیز از سرش بیرون رفت و آن هم به خاطر مرگ میرزا کوچک خان در سال ۱۳۰۰ بود که وی از این پس دوباره به هنر سرایش شعر روی آورد و آثاری جاودان و ارزشمند از خود بر جای گذاشت. درباره‌ی سالهای ۱۲۹۹ و ۱۳۰۰ که سالهای فراق و جدایی نیما ای شاعر از هنر سرودن شعر بود، خودش می‌نویسد: «انقلاب حوالی سالهای ۱۲۹۹ و ۱۳۰۰ در حدود شمال ایران مرا از هنر خود..... دور کرده بود ولی من دوباره به طرف هنر خود آمدم....»^{۱۲}

۱۰- مجموعه‌ی اشعار، نیما، دکتر جنتی عطایی، ص ۲۰

۱۱- نامه‌های نیما، به کوشش سیروس طاهیان، صص ۲۱-۲۲

۱۲- نخستین کنگره نویسنده‌ان ایران، ص ۶۴

نیما یوشیج پس از چاپ منظومه های «قصه رنگ پریده» و «افسانه» در پائیز ال ۱۳۰۱ شعر «ای شی» را در مجله‌ی «نوبهار» به چاپ رساند، و سرانجام برخی از سروده های این شاعر «در کتاب (منتخبات آثار نویسنده‌گان و شاعران معاصر) ه با سع و تلاش محمد ضیاء هشت رو دی گردآوری شده بود جامعه‌ی ادبی آن روز گار را با نام و شعر او آشنا ساخت....^{۱۳}»

اما سالهای آغازیت شاعری نیما همراه بود با تنگدستی و سختی؛ او روزها سرگرم کارهای خسته کننده‌ی اداری بود، در حالیکه این شغل اداری که همان کارکردن در اداره‌ی مالیه بود با روحیه‌ی شاعری نیما و با ذوق و قریحه‌ی سرشار ایشان کاملاً مغایر بود اما علیرغم این مشکلات، او با تمام توان و ایمان برای ایران و ایرانیان می‌نوشت و می‌سرود. این شاعر شوریده دره های یوش در بهمن ماه سال ۱۳۰۱ هنگامی که از کار اداری اش فراوان خسته شده بود، در نامه‌ای به برادرش «لادین» می‌نویسد:

«سه ماه است که بدون مزد به اداره می‌روم. آن هم این قدر غیرمرتب و این قدر با حواس پریشان و فراموشی کار می‌کنم که رئیس من از من رضایت ندارد. هرچه فکر میکنم ابدأً به درد این کار نمی‌خورم و باز هم برای رضایت مادر و خواهر و پدر می خواهم خود را عادت بدhem. شاید اگر به من می گفتند کوه لبرز را از جا بکنم آسانتر از این بود.

. ۶۳ - پیشین، ص

بعضی از این که خیال می کنند، اداری شده ام تعجب می کنند و من هم حقیقت حال خود را از آنها مخفی کرده ام، برای این که انسان دردش را باید به کسی بگوید که او بتواند شخص را معالجه کند یا تسلي بدهد.

همین که از این زندان بزرگ که در آنجا کار می کنم بیرون می آیم، به طرف خانه حرکت میکنم، یا اگر برای گردش باشد که مغز خسته ام را راحت کنم به طرف خیابانهای شمالی این شهر که بالنسبه خلوت هست، می روم. اما گردش در همچو جاهای هم ابدآ مرا خوشحال نمی کند و حظی نمی برم. وقتی که پرنده ها را می بینیم از روی شاخه ها می پرند هوا وقتی که می بارد و قله ای البرز از برف و یخ پوشیده می شود به یاد کوهستان خودم می افتم.

کاش پرنده بودم که میتوانستم به آزادی حرکت کنم! ابر بود که همیشه در فضای لایتناهی سیر کنم! آری لادین عزیزم! من آرزوی بودن همه چیز را می کنم جز آرزوی انسان بودن را^{۱۴}.

در سال ۱۳۰۴ هنگام صدور شناسنامه ها نیما یوشیج که تا آن روزگار همه او را با نام «علی اسفندیاری» می شناختند شناسنامه اش را با عنوان نیماخان یوشیج» دریافت می کند.

نسب نیما ظاهراً به سلسله ای قدیمی با دوسبانیان^{۱۵} می رسد و نامش را از «نیماور» یکی از این بادوسپانیان گرفته است نیما در یادداشتی درباره ای واژه ای نیماور چنین می نویسد:

۱۴ - اسنادی درباره ای نیما یوشیج، صص ۷۴ - ۷۳

«نیماور» اسم دو سه نفر از اسپهبدان غربی مازندران بوده است. مورخین «نیما ور» را «نام آور» می‌نویسند که غلط است. نیما، مرکب است از نیما = قوس؛ برج نهم از بروج طبری = کمان + ور؛ یعنی کماندار برگزید؛ شناخته شده مثل کمانداری عالی؛ این کلمه از ترکیبات اوستایی است که با صورت مخفف یعنی حذف «ی» در طبری مانده است. در زبان طبری، لغات اوستایی و سانسکریت زیاد است. فخرالدوله نیما ور دوم، پردر شراغیم در ۶۴۰ فوت کرده است. نمارستاق محل حکومت نیماور فخرالدوله بوده است.

نیماور مثل شهریور = نگه دار شهر، نگهداری کمان است.^{۱۶}

اما استاد محیط طباطبایی بر این باور است: «علی نوری گویا در آغاز شاعری می‌خواست مانی تخلص کند و بعد به قلب مانی که نیما باشد، اکتفا کرد.» و برخی دیگر از صاحب نظران نیز بر این عقیده اند که واژه‌ی نیما واژگونه‌ی واژه‌ی آمین از مرغ آمین است که نام یکی از شعرهای مشهور این شاعر می‌باشد. به هر روز، واژه‌ی یوشیج واژه‌ای است مرکب از دو کلمه‌ی «یوش»+ پسوند «ایچ» به معنی اهل یوس؛ و پسوند «ایچ» در گویش مازندرانی به جای یاء نسبت در زبان فارسی کاربرد دارد.

ناگفته نماند در همین روزگاران، اگر چه از نیما یوشیج هنوز عنوان یک شاعر جوان یاد می‌شد، اما این شاعر پرشور و شوریده‌ی خطه‌ی شمال هیچ‌گاه از مسایل سیاسی و اجتماعی عصر خویش غافل نبوده است. عنوان نمونه در سال ۱۳۰۴ «مجلس

۱۵- بادوسپانیان: نام سلسله‌ای است که می‌گویند تا سال ۸۸۱ هجری قمری، ۳۵ تن از آنان حکومت کردند. مدت دولت آنان ۸۴۱ سال بود. نخستین آنان بادوسپان اول بن گل در سال ۴۰ هجری قمری به حکومت رسید و آخرین آنان ملک محمدبن جهانگیر از عمال طهماسب صفوی است.

۱۶- اسنادی درباره نیما یوشیج ص ۶۹

مؤسسان» برای تغییر موادی از قانون اساسی تشکیل می شود؛ این شاعر تیزبین و دردمند که هنوز بیش از ۲۸ بهار از زندگی اش نگذشته با روشن بینی و آینده نگری کامل که نشانه‌ی درایت قوی و شناخت کافی وی از مسایل اجتماعی و سیاسی روزگار خود است در یادداشتی با عنوان «مجلس مؤسسان» به تاریخ ۲۱ آبان ماه ۱۳۰۴ چنین می‌نویسد:

« مجلس مؤسسان باصطلاح شیطان می خواهد آتیه‌ی مملکت یعنی سرنوشت یک مشت بچه‌های یتیم و مادر‌های فقر را معین کند. جوانها، اغلب آنها یکی که چند جلد از کتب ادبیات غربی را ترجمه کرده اند و بر این جهت مشهور به نویسنده‌گان هستند در این مجلس شرکت دارند. می خواهند آنها را برای این مجلس انتخاب کنند. به من هم تکلیف کرده اند ولی من تاکنون نه پابه مجلس آنها گذاشته ام نه بازی قرعه و انتخاب وکلا را شناخته ام.

من از این بازیها چیزی نمی فهمم. یک نفر را روی کار کشیده اند. یک استبداد خطرناک مملکت را تغییر خواهد داد.

جوان با هنر گمنام! بمیر یا ساکت باش تا تو را معدوم نکنند و تو بتوانی روزی که نطفه‌ای پاک پیدا شدنده به آنها اتحاد را تبلیغ کنی. این نقشه‌ها برای این است که متفکرین و مخالفین شناخته شوند و آنها را در موقع جلسه، نیست کنند؛ ولی بالاخره شیطان مغلوب می شود.^{۱۷} »

۱۷- پیشین، ص ۷۵

پایان زندگی نیما

و حال زمانی فرا رسیده که چراغ پر فروغ عمر نیما پر خروش دره های گنگ و ساکت یوش، باید رو به خاموشی گراییدو جلال آل احمد در این باره می گوید:

«شبی که اتفاق افتاد ما به صدار در از خواب پریدیم. اول گمان کردم میراب است.

زمستان و دو بعد از نیمه شب چه خروس بی محلی بود همیشه این میراب! خواب که از چشمم پرید و از گوشم، تازه فهمیدم که در زدن میراب نیست و شستم خبردار شد،

گفتم: «سیمین! به نظرم حال پیرمرد خوش نیست.»

مدتی بود که پیرمرد افتاده بود برای اول بار در عمرش - جز در عالم شاعری - یک کار غیرعادی کرد. یعنی زمستان به یوش رفت و همین ییکی کارش را ساخت. اما هیچ بوی رفتن نمی دد. از یوش تا کنار جاده ی چالوس روی قاطر آورده بودندش. پسرش و چوانی م قد و قامت او همراهش بودند. پسر گفت که پیرمرد را به چه والذاریاتی آورده ند. اما نه لاغر شده بود نه رنگش برگشته بود فقط پاهایش باد کرده بود. «چیزی به ئودشم انداختم و دویدم هرگز گمان نمی کردم کار از کار گذشته باشد. گفتم لابد روی سینه گرفته بود و ناله می کرد.

نیمام از دست رفت!

آن سر بزرگ داغ بود. اما چشمهاش را بسته بودند. کوره ای تازه تازه خاموش شده، باز هم باورم نمی ش، ولی قلب خاموش شده بود و نبض ایستاده بود؛ اما سر بزرگش

عجب داغ بود! عالیه خانم بهتر از من می دانست که کار از کار گذشته است ولی بی

تابی می کرد و هی می پرسید:

- فلانی! یعنی نیما از دست رفت؟!

- و مگر می سد بگویی آری؟! عالیه خانم را با «سیمین» فرستادم که از خانه‌ی ما

به دکتر تلفن کنند. پسر را یپش از رسیدن من فرستاده بودند سراغ عظام

السلطنه، شوهرخواهرش. من و کلفت خانه کمک کردیم و تن او را که عجیب

سبک بود از زیر کرسی درآوردیم و روبه قبله خواباندیم. وحشت از مرگ، جشمها

کلفت خانه را که جوان بود، چنان گشادبود که دیدم طاقت‌ش را ندارد. گفتم:

- برو سماور را روشن کن. حالا قوم و خویش‌ها می‌آید. و سماور نفتی که روشن

شد، رفت قرآن را آورد و فرستادمش سراغ «صدیقی» که به نیما ارادتی نداشت تا

شبی که قسمتی از «قلعه‌ی سقریم» را از دهان خود پیرمرد در خانه‌ی ما شنید

و تا صدیقی برسد من لای قرآن را بازکردم، آمد: «والصفات صفا....»^{۱۸}

- و این گونه بود که نیمای شاعر سالها پس از اینکه جریان تازه‌ای در شعر پارسی

ایجاد کرد و طرحی نو در زبان و ادبیات ما در انداخت در شامگاه ۱۴ دیماه ۱۳۳۸

رخت از این دنیای فانی برکند و به سرای باقی شتافت.^{۱۹} درباره نیما مهدخت

معین – دختر جاودان دکتر معین می‌نویسد:

- «بخاطر دارم شبی [پدرم] عکسی را در روزنامه به من نشان داد و گفت این

نیما یوشیج است پدر شعر نو – افسوس نیما در گذشته و من او را ندیده ام گویا

۱۸- ارزیابی شتابزده، جلال آل احمد، صص ۵۶-۵۴.

۱۹- کتاب شناسی نیما یوشیج، به کوشش علی میر انصاری، ص ۸ اما عبدالله نصری در کتاب کارنامه‌ی دکتر معین روز مرگ نیما را پنج شنبه ۱۶ دیماه ۱۳۳۸ دانسته است.

شب بعد بود که وصیت نامه نیما در روزنامه ها درج شد، پدرم باحیرت آنرا می

خواند و از اینکه نیما را ندیده بود بیشتر افسوس می خورد.^{۲۰}

دکتر محمد معین درباره ای نیما و این میراثی که برای وی گذاشت می نویسد:

«من افسوس میخورم که را در تمام مدت زندگی فرصت دیدار نیما را نیافتم و او

میراثی برای من گذاشت که به درستی رعایت امانت کردن در آن میسر نیست زیرا که

او هر چه می نوشت با مداد بود بر پشت پاکت های سیگار یا تکه های کاغذهای کوچ

که پس از چندی به هم سائیده می شود و کلمات نامفهوم و ناخوانده می ماند.^{۲۱}

دکتر محمد معین پس از مرگ نیما یوشیج و بنا به وصیت این پیر یوش و یا همکاری

تنی چند از دوستان و علاقمندان نیما به چاپ برخی از آثار این شاعر همت می ورزد

که چاپ کتاب «افسانه و رباعیات» و «ماخ اولار» حاصل تلاشهای دکتر معین است.

دکتر معین در مقدمه کتاب «افسانه و رباعیات» چنین می نویسد:

«بنا به اراده یعنیما یوشیج «اسفندیاری» چاپ و انتشار مجموعه آثار او به عهده ای

این خدمتگزار محول شد؛ گر نه وصیت کتبی آن بزرگوار بود در ادقام بدین مهم

جسارت نمی ورزید..... نگارنده به یاری آقایان آلا احمد و دکتر جنتی عطایی (طبق

وصیت نامه نیما) و پرویز داریوش، دوستان و یاران آن مرحوم، بتدریج آثار وی را

تدوین و منتشر خواهد کرد^{۲۲}.

۲۰- کارنامه ای دکتر معین، ص ۷۵

۲۱- مجله ای خوش شماره ۳ یکشنبه ۱۴ اسفند ماه ۱۳۴۵ به نقل از کارنامه ای دکتر معین، ص ۷۵

۲۲- کارنامه ای دکتر معین، ص ۷۶

و اینگونه است که شاعر پرآوازه و پرشور شهر توس که شاگرد خلف نیما و ادامه دهنده
ی سبک شعر نیمایی نیز بود، جادوان یاد «اخوان ثالث» دربارهٔ بزرگی‌ها و
بزرگواری‌های پیر شوریدهٔ یوش، نیمای نام آور می‌نویسد:
« و نیما بود که باز ما را توانگر کرد و راه توانگری نیز به ما بنمود او گوییخزاران بار
خود را دراین گونه جشن‌های گل ریزان جهانی دیده بود. همو بود که سبد خالی افتاده
ی شعر ما را برداشت، به جنگل برد و باز آورد پر از گل‌ها و میوه‌ها و دیگر موائد
زمینی و آسمانی.

او شعر ام را از تنگنای نصاب‌های محلی رهانید و با تکیه بر اصول اصیل ملیت‌ما برای
شعر امروزمان کسب حیثیت و آبروی جهانی کرد امروز اگر دنیابگوید ما فلان و فلان و
فلان را داریم شما که را؟ می‌گوییم نیما یوشیج را؛ می‌گوئیم و از عهده بیرون می‌
آییم؛ زیرا که نیما همه متعلق به عالم انسانیت بود اگر در کنج رنج و خلوت خاموش
خویش بر پوست تختش نشسته بود کنار آتشی که تنش را گرم می‌کرد، دلش می‌
لرزید با لرزش درختانی که در شهرها و بیابان‌های دور و نزدیک عالم می‌لرزیدند زیر
برفها و بادها. زیرا که نیما سرماها و اتش را می‌شناخت و دوست داشت آتش را چون
نیاکانش.^{۲۳}

« گرامی بداریم یا نیما یوشیج را و آرج بشناسیم یادگارهای عزیزش را زیرا که او یکی
از بزرگترین نماینده‌گان هنر و فرهنگ ملی ما، یکی از گرانمایه ترین فرزندان آب و

۲۳- بدایع و بدعتها و عطا و لقای نیما یوشیج، مهدی اخوان ثالث، ص ۷۸

خاک و سرزمین کهن ما، پاسدار شرف و حیثیات انسانی و خدمتگزار ملت ما بود. زیرا
که او زبانه و زبان گویای زمانه‌ی ما و آتش جاودانه‌ی ما بود.

بیاموزیم ازاو شکیبایی و بردباری را و شرافتمدانه وفادار بودن به نیکی را و بی ریایی
و بی ادعایی را. بیاموزیم ازو خشم و خوشی‌های تجیب را؛ از او مردانه به کار بزرگ دل
بستن را، زیرا که او در کار بزرگ خویش، مردانه دل بسته بود؛ زیرا که او از مرد بود،
مردی مردستان.^{۲۴}

آثار نیما یوشیج

الف) شعرها

۱. آب در خوابگه مورچگان: ای اثر مجموعه رباعیات نیماست که نخستین بار به
کوشش سیروس طاهباز در سال ۱۳۴۶ توسط انتشارات امیرکبیر در ۱۴۶ صفحه به
چاپ رسیده است.

۲. افسانه: منظومه ای عاشقانه است که نخستین بار در سال ۱۳۰۱ در روزنامه‌ی قرن
بیستم میرزاده‌ی عشقی به چاپ رسید.

۳. افسانه و رباعیات: این کتاب یک سال پس از مرگ نیما به کوشش دکتر محمد معین
توسط انتشارات کیهان در ۱۴۴ صفحه منتشر شد.

۴. حکایت و خانواده‌ی سرباز: این کتاب در سال ۱۳۵۴ به کوشش سیروس طاهباز
توسط انتشارات امیرکبیر در ۷۴ صفحه به زیور چاپ آراسته شد.

۲۴- پیشین، صص ۸۰-۷۹

۵. شعر من: این مجموعه نخستین بار در سال ۱۳۵۳ به کوشش سیروس طاهباز توسط انتشارات امیرکبیر در ۸۳ صفحه به چاپ رسیده است.

۶. شهر شب و شهر صبح: این کتاب نخستین بار در سال ۱۳۴۶ به کوشش سیروس طاهباز توسط انتشارات مروارید در ۹۶ صفحه به چاپ رسیده است.

۷. فریادها: این اثر که شامل یک مقدمه، منظومه‌ی خانواده‌ی سرباز و سه قطعه شعر دیگر است در سال ۱۳۰۵ در ۴۸ صفحه توسط انتشارات خیام به چاپ رسیده است.

۸. فریادهای دیگر و عنکبوت رنگ: کتاب حاضر در سال ۱۳۰۵ به کوشش سیروس طاهباز تدوین و در ۱۱۸ صفحه توسط نشر جوانه منتشر شد.

۹. قصه‌ی رنگ پریده خون سرد: مثبتی بلندی است در وزن مشهور مثنوی معنوی مولانا جلال الدین محمد بلخی که بسیار ساده و جذاب سروده شده معنوی مولانا جلال الدین محمدبلخی که بسیار ساده و جذاب سروده شده است. این کتاب نخستین بار در سال ۱۳۰۱ توسط خود نیما در مطبوعه‌ی سعادت تهران به چاپ رسید.

۱۰- قلم انداز: این کتاب در سال ۱۳۴۹ نخستین بار به کوشش سیروس طاهباز در ۱۳۳ صفحه تدوین و توسط انتشارات دنیا منتشر شد.

۱۱- ماخ اولا: این کتاب نخستین با در سال ۱۳۴۴ به کوشش سیروس طاهباز در ۸۰ صفحه تدوین و توسط انتشارات شمس در تبریز به چاپ رسید.

۱۲- مانلی: کتاب حاضر که به کوشش ابوالقاسم جنتی عطای تدوین شه نخستین با در سال ۱۳۳۶ توسط انتشارات صفائی علی شاه در ۸۵ صفحه به زیور چاپ آراسته شد.

۱۳- مانلی و خانه‌ی سریویلی: این کتاب نخستین بار در سال ۱۳۵۲ به کوشش سیروس طاهباز در ۹۴ صفحه تدویون و توسط انتشارات امیرکبیر منتشر شد نیما درباره‌ی منظومه‌ی مانلی می‌نویسد.

«اما نظیر به شالوده‌ی این داستان با تفاوت‌هایی در ادبیات دنیا دیده می‌شود من اول کسی نیستم که از پری پیکری دریایی حرف بزنم. مثل این که هیچکس اول کسی نیست که اسم عنقا و هما می‌برد جز اینکه من خواسته‌ام به خیال خودم گوشت و پوست به آن داده باشم.

این داستان را من پیش از سال ۱۳۲۴ کم و بیش روبه راه کرده بودم درست دو سه سال پیش از ترجمه‌ی «اوراشیما» یکی از دوستان من او این داستان را از هر حیث می‌پسندید من میل داشتم داستان به نام او باشد.

در این صورت چون نام او در میان بود در اشعار این داستان از آن سال به بعد وسوسات زیاد به خرج داده‌ام. در این اشعار خیلی دستکاری کرده‌ام که خوب‌تر و لایق‌تر از آب در بباید.^{۲۵}

هم درباره‌ی منظومه‌ی خانه‌ی سریویلی اینچنین می‌نویسد:

« این شعرها آزاد آرام و شمرده و با رعایتی نقطه گذاری و به حال طبیعی خوانده می‌شود. همانطور که یک قطعه‌ی نثر را می‌خوانند.

سریول اسم دهکده‌ای است در «کجور» نزدیک به «هزارحال» این دو کلمه از دو جزء ترکیب شده است: سری (خانه) و ویل (محل)

۲۵- مجموعه کامل اشعار نیما یوشیج به کوشش سیروس طاهباز، ص ۳۵۰

سریویلی شاعر بازنش و سگش در دهکده‌ی ییلاقی ناحیه‌ی جنگلی زندگی می‌کردد.

تنها خوشی سریویلی بهین بود که توکاها در موقع کوچ کردن از ییلاق به قشلاق در صحن خانه‌ی باصفای او چند صباحی اتراق کرده، میخوانندند اما در یک شب توفانی وحشتناک شیطان به پشت در خانه‌ی او آمده، امان می‌خواهد.

سریویلی مایل نیست آن مرک کثیف را به خانه خود راه بدد و بین آنها جرو بحث درمی‌گیرد. بالاخره شیطان راه می‌یابد و در دهليز خانه‌ی او میخوابد و موی و ناخن خود را کنده، بستر می‌سازد. سریویلی خیال می‌کند دیگر بواسطه‌ی آن مطرود، روی صبح را نخواهد دید.

بعکس، صبح از هر روز دلگشاتر درآمد، ولی موی و ناخن شیطان تبدیل به ماران و گزندگان می‌شوند و سریویلی به جاروب کردن آنها، می‌پردازد. او همینطور تمام ده را پر از ماران و گزندگان می‌بیند و برای نجات ده می‌کوشد. خانه سریویلی خراب می‌شود و سالها می‌گذرد. مرغان صبح، گل یا منقار خود از کوهها آورده، خانه‌ای دوباره می‌سازد.

سریویلی دوباره با زنش و سگش به خانه خود باز می‌گردد. اما افسوس دیگر توکاهای «^{۲۶} قشنگ در صحن خانه‌ی او نخوانندند و او برای همیشه غمگین ماند.

. ۳۴۳ - پیشین، ص

۱۴- ناقوس: این کتاب براین‌خستین بار در سال ۱۳۴۶ به کوشش سیروس طاهباز در ۱۰۱ صفحه تدوین و توسط نشر مروارید به چاپ رسید.

۱۵- مجموعه کامل اشعار نیما یوشیج (فارسی و طبری) : کتاب حاضر مجموعه اشعار نیماست که سیروس طاهباز با نظارت شرکت فرزند نیما - آن را گردآوری کرده است و در سال ۱۳۷۳ در ۷۰۷ صفحه توسط نشر نگاه منتشر شد. مجموعه‌ی کامل اشعار نیما در بردارنده‌ی اشعار سنتی (قصیده، غزل، قطعه، مثنوی، رباعی و) نیمه سنتی و اشعار نیمایی این شاعر است که بطور مختصر اشاره‌ای به قالب‌های شعر نیما می‌کنیم.

الف) قالب‌های سنتی

نیما یوشیج قبل از سرودن اشعار نیمایی در قالب کهن و سنتی نیز طبع آزمایی نموده است. این شاعر بسیاری از قالب‌های کهن را آزموده و آثاری ماندگار از خود بر جای گذاشته است. رباعیات نیما به صورت کتابی مستقل زیر عنوان «آب درخوابگه مورچگان» نشان از توانایی این شاعر به قالب رباعی است او خود درباره‌ی رباعیاتش می‌نویسد: «اگر رباعیات نبودند من شاید به مهلکه‌ای ورود می‌کردم شاید زندگی برای من بسیار ناشایست و تلخ می‌شد. در رباعیات بطور مجمل بیان احوال خود را کرده‌ام. حقیقت مسلک خود را که طریقت است به اشارتی گفته‌ام.

دوره‌ی ما دوره‌ی آزادی نیست. دوره‌ی از بین بردن آثار قدیم است (بدتر از مغول) دوره‌ی کشتار است (بدتر از مغول) دوره‌ای است که نمی‌گذارد فکری سراپا باشد) و مغول این طور نبود).

در رباعیات خیلی مطلب را گفته ام. رباعیات یک راز نگهدار عجیبی برای من شده است. خودم فکر کنم چرا؟...»^{۲۷}

برای این که بهتر بنمایانم که نیما در سروden رباعی بسیار توانا بوده است و تلاش کرده معانی نغز و پرمغزی را در دل رباعیاش قرار دهد، سه نمونه از رباعیاش را ذکر می کنم.

۱

از شعری خلقی به هم انگیخته ام
خوب و بدشان بهم آمیخته ام
خود گوشه گرفته ام تماشا را کاب
در خوابگه مورچگان ریخته ام

۲

بادل همه زیر و زبر تاخته ام
گر یافته ام و گرنه خود با خته ام
گر شعرم در قبول طبع تو نبود
این شعر زمان است که من ساخته ام

گفتا: به شب سیه، شفق پیدا نیست

گفتم که: به خون من بباید نگریست

گفتا: چه سبک به عاشقی، عمر گذشت

در خنده شدم من، او ولی سخت گریست

نیما یوشیج در سروden قالب مثنوی نیز توانایی هایی فراوانی از خود نشان داد. با

سرودن مثنویهایی مثل «قصه‌ی رنگ پریده خون سرد»، «گل نازدار»، «مفسدہ‌ی

گل»، «قلعه‌ی سقریم» تسلط دقیق و آگاهانه‌ی این شاعر را بر قالب مثنوی به روشنی

می‌توانیم دریابیم. اینک قسمتی از مثنوی «قصه‌ی رنگ پریده خون سرد» که اولین

شعر وی در قالب سنتی است را با هم می‌خوانیم:

من ندانم با که گویم شرح درد:

قصه‌ی رنگ پریده، خون سرد؟

هر که با من همراه و پیمانه شد

عاقبت شیدا دل و دیوانه شد

قصه‌ام عشق را دلخون کند

عاقبت خواننده را مجنون کند....

من از این دونان شهرستان نی ام

خاطر پر درد کوهستانی ام

کز بدی بخت در شهر شما

روزگاری رفت و هستم مبتلا

هر سری با عالم خاصی خوش است

هر که با یک چیز خوب و دلکش است^{۲۸}

این شاعر پرآوازه در قالب های دیگر سنتی مثل قطعه، قصیده، ترکیب بند، چهار پاره،
غزل و.... نیز طبع آزمایی نمود. البته در قالب عزل فقط پنج قطعه شعر از این
شاعر شهری در دیوانش یافت می شود که مطلع برخی از غزلها را جهت اطلاع ذکر می

کنیم:

چنان بخاطر شوریده ام به دام قفس

که آن چه بر سرم آید، بود به کام قفس



- قرین هجرم و آن ماه دلستان در پیش

تن شکسته چه سازد به یک جهان در پیش



همه شب در غم آنم که چه زاید روزم

روزم آید چو ز در از غم شب در سوزم



سالها تیر بلا داشت به قصد هدفم

دولت از گوشه‌ی پنهان چه خوش آمد به کفرم

گرچه شد عهده دلم بامن و گفت این نکنم

نیست یکدم که به دل یاد تو سیمین نکنم

ب) قالبهای نیمه سنتی

در اینگونه قالبهای نیما ضمن پای بندی به ضوابط و اصول شعر کلاسیک تلاش کرد

اندک تحولی در ساخت برخی از قالب‌های شعری مثل ترکیب بند، مسمط، چهار پاره

و انجام دهد. تغییر و تحول در آوردن قافیه‌ها و چگونگی مصراع بندی اینگونه قالب

ها از جمله تحولات اینگونه اشعار می‌باشد:

بسیاری از شعرهای نیما از این دسته اند. شعرهایی مثل «ای شب»، «محبس»، «

خارکن»، «شهید گمنام»، «ای عاشق فسرده»، «داستانی نه تازه»، «شیر»، «خانواده

ی سرباز»، «عقاب نیل»، «ترکش روزگار»، «سرباز فولادین»، «افسانه» و..... در اینجا

پاره‌ای از منظومه‌ی عاشقانه و به یادماندنی «افسانه» را ذکر می‌کنیم:

در شب تیره، دیوانه‌ای کاو

دل به رنگی گریزان سپرده

در دره‌ی سرد و خلوت نشسته

همچون ساقه‌ی گیاهی فسرده

می‌کند داستانی غم آور.

در میان بس آشفته مانده

قصه‌ی دانه اش هست دامی

وزهمه گفته ناگفته مانده

از دلی رفته دارد پیامی

داستان از خیالی پریشان

- ای دل من، دل من، دل من!

بی نوا، مضطرا، قابل من

با همه خوبی و قدر و دعوا

از تو آخر چه شد حاصل من

۲۹ جز سرشکی به رخساره‌ی غم

ج) قالب نیمایی

در اینگونه قالب که اصل تساوی در طول مصوع‌ها را دیگر نمی‌بینیم نیما نگرش سنتی را دقیقاً کنار گذاشته است. پیداش شعرنیمایی به نیما منجر نمی‌شود. قبل از این شاعر بزرگ معاصر، از دوره‌ی مشروطیت شاعران کم و بیش تلاش داشتند تحولاتی در شعر پارسی ایران ایجاد کنند. ایرج میرزا، میرزاده عشقی، نسیم شمال، دهخدا، و پس از آنها بطور رسمی تر بانو شمس کسمایی، تقی رفعت، و جعفر خامنه از کسانی بودند که سعی داشتند پیشتر از نیما یوشیج تغییراتی در شعر کلاسیک ایران بوجود آورند و تلاش‌هایی نیز کرده‌اند، اما نیما سعی و تلاشش نتیجه داد و شعر نیمایی در ذهن و زبان مردم نشست.

شعر نیمایی دارای ویژگیهایی است و یک شاعر نیمایی باید به این ویژگی توجه خاص نماید تا شعرش شایسته تر و ماندگار تر شود. برخی از این ویژگیها عبارتند از: ۱- توجه به اصل کوتاهی و بلندی مصوع ها؛ ۲- توجه به گستره‌ی تخیل؛ ۳- توجه به ساختار شعر (شعریت)؛ ۴- توجه به زبان شعر؛ ۵- توجه و ایجاز و که همه‌ی این ویژگی‌ها نیاز به تحلیل و بررسی جداگانه‌ای دارد که در این مقال نمی‌گنجد.

نیما یوشیج با توجه به ویژگی‌های برشمرده شده، تلاش کرد شعرهای تأثیرگذار و ماندگاری بسراید که حقیقتاً در این امر بسیار موفق بوده و پیروان زیادی را نیز جلب نموده است. او با سروden شعرهایی مانند «مرغ آمین»، «خانه ام ابری است»، «مهتاب»، «داروگ»، «در شب سرد زمستانی» و نمونه‌های زیبای شعر نیمایی را به یادگار گذاشت که در بخش پایانی این کتاب نمونه‌هایی از بهترین آنها را ذکر خواهیم کرد:

البته نیما غیر از سروden شعر برای بزرگسالان دو قطعه شعر زیبا برای کودکان نیز سروده است که بسیار با اهمیت و به یادماندنی است. یادکرد نیما عنوان شاعر و نویسنده‌ی خوش ذوق کودکان نیز از ارزشی خاصی برخوردار است؛ زیرا این هنرمند در همان سالهای آغازین شعری اش، به فکر کودکان نیز بوده است. او در سال ۱۳۰۵ شعری زیر عنوان «آواز قفس» سروده است برای گروه سنی کودکان؛ همچنین در اسفند ماه ۱۳۰۸ در شهر لاهیجان شعری ویژه‌ی کودکان با عنوان «بهار» سروده که ذکرخواهی از لطف نمی‌تواند باشد:

بچه ها بهار!

گل ها وا شدند

برف ها پا شدند

از رو سبزه ها

از روی کوهسار

بچه ها، بهار!

داره رو درخت

میخونه به گوش:

«پوستین را بکن،

قبا را بپوش.»

بیدار شو، بیدار

بچه ها، بهار!

دارند می روند

دارند می پرند،

زنبور از لونه

بابا از خونه

همه پی کار

بچه ها، بهار^{۳۰}

^{۳۰} پیشین، صص ۱۵۵ - ۱۵۶ - البته نیما یوشیج مجموعه شعری به زبان طبری دارد که آن را «روجا» نامگذاری کرده‌اند.

ب) داستانها

۱. مرقد آقا: این کتاب به کوشش ابوالقاسم صدارت تدوین و پیش از انقلاب توسط نشر مرجان در ۹۰ صفحه به چاپ رسیده است.

۲. کندو های شکسته: این کتاب با سعی و تلاش سیروس طاهباز گردآوری شده است و در سال ۱۳۵۰ توسط انتشارات نیل در ۱۳۲ صفحه به چاپ رسیده است. کتاب حاضر شامل قصه های، مرقد آقا، دیدار، در طول راه و قصه‌ی غول و زنش و ارابه‌ای می باشد.

۳- داستان حسنک وزیر غزنه: این داستان در سال ۱۳۰۵ در روزنامه‌ی شفق سرخ به چاپ رسیده است.

۴- آیدین: در سال ۱۳۰۴ فصلی از این کتاب در روزنامه‌ی شفق سرخ به چاپ رسیده است.

۵- آهو و پرنده‌ها: این کتاب که برای گروه سنی کودکان تألیف شده است، نخستین بار در سال ۱۳۴۹ با نقاشی‌های بهمن دادخواه در ۲۴ صفحه توسط انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان به زیور چاپ آراسته شده است.

۶- توکایی در قفس: این کتاب نیز که ویژه‌ی گروه سنی کودکان است، در سال ۱۳۵۰ با نقاشی‌های بهمن دادخواه در ۲۴ صفحه توسط انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان به چاپ رسیده است.

طاهباز در ۱۷۳ صفحه تدوین و توسط انتشارات بزرگمهر به چاپ رسیده.

۲. خواهش می کنم: این نمایشنامه در چهار پرده تنظیم شد که تا کنون به چاپ نرسیده است.

نقد و نظر:

۱- ارزش احساسات و پنج مقاله در شعر و نمایش:

این کتاب که شامل چندین مقاله مثل: ارزش احساسات در زندگی هنرپیشگان، ای شاعر جوان، مقدمه‌ی فریادها، می‌پرسید شعر چه چیز است، شعر چیست، درباره‌ی جعفرخان از فرنگ برگشته، می‌باشد که توسط سیروس طاهباز تدوین و در سال ۱۳۵۱ در ۱۳۴ صفحه توسط نشر گوتنبرگ به چاپ رسید.

۲. حرف‌های همسایه:

این کتاب که شامل چندین مقاله مثل: مقدمه‌ی خانواده‌ی سرباز، حرفهای همسایه، نامه‌به‌شین، پرتو، مقدمه‌ی آخرین نبرد از اسماعیل شاهروodi، یادداشتی برای مجموعه شعر منوچهر شیبانی، شعر چیست، از یک مقدمه، تعریف و تبصره و یک مصاحبه می‌باشد، با سعی سیروس طاهباز گردآوری و در سال ۱۳۶۸ توسط دفترهای زمانه در ۴۳۴ صفحه منتشر شد.^{۳۱}

۳۱- همچنین مطالب دیگری نظربر نامه‌ها، نقد، یادداشت‌های روزانه، مقالات تحقیقی، و از نیما یوشیج منتشر شده است که علاقمندان جهت توضیح بیشتر می‌توانند به کتاب «کتابشناسی نیما یوشیج» به کوشش علی میرانصاری مراجعه نمایند.

زندگی پروین اعتصامی

اختر چرخ ادب، پروین اعتصامی در ۲۵ اسفندماه ۱۲۸۵ شمسی در تبریز چشم به جهان گشود. مادر پروین اهل آذربایجان و پدرش یوسف اعتصام الملک آشتیانی اهل آشتیان بود.^{۳۲}

پروین آموختن و نوشتن زبان فارسی و عربی را در دامان خانواده آموخت. تا اینکه پدرش در سال ۱۲۹۱ شمسی تصمیم گرفت از تبریز به تهران بیاید. بنابراین پروین به همراه پدر به تهران آمد. پدر پروین انسانی روشنفکر و تحصیل کرده بود و این امر نقش مهمی در پیشرفت پروین داشت. به پیشنهاد پدر، پروین برای یادگیری زبان انگلیسی وارد کالج آمریکایی تهران شد^{۳۳} و به این طریق توانست به زبان انگلیسی تسلط کامل یابد که این امر بعدها در سرودن اشعارش تأثیر به سزاوی داشت.

در سال ۱۳۰۳ شمسی پروین از مدرسه‌ی دختران آمریکایی فارغ التحصیل شد برای جشن فارغ التحصیلی پروین قطعه‌ی زیر را سرود و برای آنانی که در جشن شرکت داشتند این شعر را خواند.

ای نهال ارزو خوش زی که بار آورده ای
غنچه بی باد صبا گل بی بهار آورده ای
باغبانان تو را، امسال سال خرمی است
زین همایون میوه، کز هر شاخصار آورده ای
شاخ و برگ ات نیکنامی، بیخ و بارت سعی و علم

۳۲- طباطبایی اردکانی، سیدمحمد، یادمان پروین، ص ۵

۳۳- یاحقی، محمدجعفر، چون سیوی تشنه، ص ۱۶۲

این هنرها، جمله از آموزگار آورده ای

غنچه ای زین شاخه، ما را زیب^{۳۴} دست و دامن است

همتی ای خواهران تا فرصت کوشیدن است

پستی نسوان^{۳۵} ایران جمله از بی دانشی است

مرد یا زن برتری و رتبت از دانستن است

به که هر دختر بداند قدر علم آموختن

تا نگوید کس پسر هوشیار و دختر کودن است

از چه نسوان از حقوق خویشتن بی بهره اند

نام این قوم از چه دور افتاده از هر دفتری

دامن مادر نخست آموزگار کودک است

طفل دانشور، کجا پروردۀ نادان مادری

«دیوان پروین اعتصامی، صص ۲۸۸ - ۲۸۹»

پروین از همان آغاز زندگی به شعر و ادب علاقه‌ی زیادی داشت و محیط مناسب

خانه او را در شکوفایی استعدادهایش یاری می‌کرد. اعتضام الملک پدر پروین، سردبیر

مجله‌ی بهار بود.^{۳۶} پروین از سن هشت سالگی شعر می‌سرود. پدر نیز تعدادی از

سروده‌هایش را در مجله‌ی بهار به چاپ می‌رساند. این تشویق بزرگی برای پروین بود

۳۴- زیب: زینت

۳۵- نسوان: زنان

۳۶- آرین پور، یحیی، از صبا تا نیما، ج ۲ ص ۴۵

تا در سرودن اشعارش سعی و استعداد شعری پروین شد، رفت و آمد او به محافل ادبی

آن روزگار بود که پدرش با آنها سروکار داشت.^{۳۷}

در یکی از این محفل‌ها پروین با شاعر و روشنفکر زمان خود، ملک الشعراًی بهار آشنا

می‌شد بهار با دیدن سروده‌های پروین بسیار تعجب کرد. بطوریکه در ابتدا باروش

نمی‌شد شاعر جوانی چون پروین بتواند چنین شعرهای زیبایی بسراشد. بخصوص که

پروین، زنی با حجاب و حیا بود و زنان در آن زمان کمتر اجازه داشتند در میدان علم و

ادب اظهار نظری کنند، و ذوق و هنر وجودی خود را به ظهرور برسانند. بهار خود در

مقدمه‌ای که بر دیوان پروین اعتصامی نوشته از شیوه‌ی شاعری پروین اینگونه می‌

گوید: «ملاحظه‌ی چند صفحه از این دیوان و مشاهده‌ی سبک متین و شیوه‌ی

استوار و شیوازی بیان و لطافت معانی آن چنانم بفریفت که تنها این کتاب را پیش

روی نهاده و هر مشغله که بود، پس پشت افکندم و تمامت آن را خوانده لذتی موفور

^{۳۸} بردم.»

هر چند بهار در آغاز کار به سروده‌های پروین به چشم تردید می‌نگریست، اما کمکم

به خاطر نشست و برخاستی که در محافل ادبی با پروین داشت متوجه شد که تمام آن

اشعار از پروین بوده و واقعاً استعداد شاعری در وجودش نهفته است. با این وجود اکثر

مردم آن زمان این سروده‌ها را از پروین باور نداشتند و ان را به اعتصام الملک

آشتبانی پدر پروین نسبت می‌دادند با تمام این مسایل پروین دست از تلاش خود

برنداشت و با وجود تمام محدودیت‌هایی که سراسر زندگی اش را احاطه کرده بود، به

۳۷- یا حقی، محمد مجعفر، چون سیوی تشنه، ص ۱۶۳

۳۸- اعتصامی، پروین، دیوان پروین اعتصامی، تدوین فریده دانایی، دیباچه‌ی ملک الشعراًی بهار، ص ۲۵

سرودن ادامه داد و حقیقت وجودی خود را به تماشا گذاشت. اما چرا مردم آنزمان سروده های ناب و زیبای پروین را از او نمیدانستند و اصلاً به فکرشان خطور نمی کرد که شاید زنی بتواند چنین زیبا، سخنان خود را به نظم درآورد و از اندیشه ها و آرزوهای نهفته اش سخن بگوید. تا آن زمان علت حاکمیت اندیشه هایی که زن را در چهار دیواری سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و دخالت کند هیچ زنی نتوانسته بود از استعداد درونی خود سخنی بگوید و جرأت نداشت که حتی نوشته ها و سروده های خود را به کسی نشان دهد. زیرا خواه ناخواه همانند پروین، او را مورد اتهام خود قرار می دادند و چنین هنری را از او باور نداشتند.

برای مثل درزمانی که پروین به پشتیبانی پدر خود در محافل ادبی آن روز شرکت می کرد و در جمع بزرگانی چون بهار، دهخدا، محمدقزوینی، نفیسی و شعر خود را می خواند و مورد تشویق آنان قرار می گرفت، شاعر دیگری به اسم عالمتاج قائم مقام، متخلص به «ژاله» زندگی می کرد. اما هیچگاه بخاطر محیط و فرهنگ حاکم بر زمان خود نتوانست سروده های خود را برای کسی بخواند و یا احیاناً آنرا در مجله و یا روزنامه ای به چاپ برساند: «شاید به این سبب از انتساب به شعر و شاعری نیز تبرا می جست و دیوان غزلهایش را به آتش سپرده بود.^{۳۹}»

به آتش سپردن سروده ها، نشاندهنده‌ی محدودیت هایی است که سالهای سال بر زنان حاکم بوده و همین امر باعث شده است که ما شاهد پیشرفت جدی در زمینه های مختلف زندگی از سوی زنان باشیم. با این وجود پروین به خاطر حمایت های بی

۳۹- یوسفی، غلامحسین، چشمۀ روشن، ص ۴۲۸

دریغ پدر و عشق و علاقه‌ی فراوان که در وجودش قرار داشت، توانست موانعی که بر سرراحتش بود را کنار بزند و به هدف خود دست یابد.

پروین در سال ۱۳۱۳ شمسی با پسرعموی پدرش ازدواج کرد. بعد از ازدواج به کرمانشاه رفت. اما پروین زنی تحصیل کرده و با فرهنگ بود و نمی‌توانست با کسی که هیچ بویی از ادبیات و فرهنگ نبرده در یک خانه بسر برد. بنابراین هنوز دو ماه ازا ازدواجش نگذشته بود که بخاطر عدم تفاهم از همسرش جدا شد و به تهران بازگشت. پروین خود در دیوانش به دوران تلح زندگی مشترک خود اشاره می‌کند. و

چنین می‌گوید:

ای گل تو ز جمعیت گلزار چه دیدی

جز سرزنش و بدسری خار چه دیدی

ای لعل دل افروز تو با این همه پرتو

جز مشتری سفله به بازار چه دیدی؟

رفتی به چمن لیک قفس گشت نصیب ات

غیر از قفس ای مرغ گرفتار چه دیدی

«دیوان پروین اعتضامی، ص ۴۳۵»

این ناکامی در ازدواج بعدها در شعر پروین تأثیر خاصی داشت. در سروده‌هایی که دریایی از عطوفت و دلسوزیهای عمیق او نسبت به پیرزنان، بیچارگان، کودکان و درماندگان وجود دارد می‌توان این تأثیر را براحتی مشاهده کرد.

کم کم سروده های پروین در میان مردم راه یافت و مردم با شوق و علاقه‌ی خاصی آن اشعار را می خواندند و از آن لذت می بردن. در سال ۱۳۱۴ شمسی برای اولین بار دیوان اشعار پروین به چاپ رسید و این امر باعث شهرت پروین شد به محض چاپ شدن دیوان پروین محمدقزوینی، دانشمند و عالم آن زمان پس از خواندن آن دیوان در نامه‌ای به پدر پروین اینگونه از سروده‌های پروین تعریف کرد: «چیزی که مخصوصاً بیشتر مایه‌ی تعجب و استغراب است و نه چندان جنبه‌ی معنوی این اشعار است..... بلکه موضوع تعجب، جنبه‌ی لفظی و فنی اشعار خانم پروین اعتمادی است که عبارت باشد از نهایت حسن انتخاب الفاظ و کلمات و جمل و تعبیرات و اصطلاحات..... که این فقرات چنان که همه کس می داند موهبتی و فطری نیست، بلکه فقط و فقط اکتسابی است لاغر؛ و نتیجه سالها تحصیل و درس و بحث و اعمال و ممارست و معاشرت با فضلا و علماء و ادباء و ارباب فن است.^{۴۰}

دهخدا، استاد و ادیب معروف ادبیات فارسی نیز شعر پروین را دارای مقام بلندی دانسته و با توجه به سن کم پروین او را در ردیف شاعران بزرگ ایران قرار داده و سروده‌هایش را ستوده است. پروین مدتها در کتابخانه‌ی دانش سرای عالی تهران به کر کتاب داری مشغول بود. تا اینکه سرانجام در شب شنبه ۱۶ فروردین ۱۳۲۰ بخارط بیماری حصبه به سن ۳۵ سالگی در تهران درگذشت. او را در قم در مقبره‌ی خانوادگی اش دفن کردند.^{۴۱} برسر مزار پروین شعر زیر نوشته شده است:

این که خاک سیه اش بالین است

۴۰- یوسفی، غلامحسین، چشمۀ روشن، ص ۱۴
۴۱- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه‌ی دهخدا

اختر چرخ ادب، پروین است

گرچه جز تلخی از ایام ندید

هرچه خواهی سخن اش شیرین است

صاحب آن همه گفتار امروز

سائل فاتحه و یاسین است

دوستان به که زوی یاد کنید

دل بی دوست، دل غمگین است

خاک در دیده بسی جانفرساست

سنگ بر سینه بسی سنگین است

بیند این بستر و عبرت گیرد

هر که را چشم حقیقت بین است

هر که باشی و زهرجا بررسی

آخرین منزل هستی این است

تأثیر پروین اعتصامی از آیات قرآن و احادیث

بی گمان هر شاعر و نویسنده ای در هنگام آفرینش اثر ادبی یا هنری خود تحت تأثیر

باورها و اعتقادات درونی خویش قرار می گیرد و بطور آگاهانه یا نا آگاهانه از ان در اثر

خود استفاده می کند پروینن که از همان آغاز کودکی به مطالعه کتابهای دینی و

اخلاقی توجه خاصی داشت بی تردید از این امر جدا نیست و به راحتی می توان نشانه

هایی از تأثیرپذیری او از آیات قرآن و احادیث نبوی را در سروده هایش مشاهده کرد

در اینجا سعی خواهد شد بطور مختصر این ویژگی را در شعر پروین نشان دهیم و هنر و را در به کارگیری آیات خداوندی و احادیث در جای جای سروده هایش به تماشا بگذاریم.

در شعر «سرنوشت» پروین از طوطی و جغدی سخن می گوید: طوطی، جغد را مایه در دسر دانسته و از او می خواهد که از تنها یی و خلوت نشینی دست بردارد و به میان مردم بیاید و از زیبایی های طبیعت لذت ببرد:

به جغد گفت شبانگاه طوطی از سر خشم
که چند بایدت اینگونه زیست سرگردان

چرا زگوشه ی عزلت، برون نمی آیی
چه او فتاده که از خلق می شوی پنهان

کسی به جز تو نبسته است چشم روشن بین
کسی بجز تو نکرده است در خرابه مکان

«دیوان پروین اعتصامی، ص ۲۴۷

طوطی در ادامه سخنانش خود را برتر از جغد می داند که باعث توجه همگان شده و به شیرین سخنی معروف گشته است.

اگر که هم چو من ات میل برتری باشد
گه ات به دست نشانند و گاه بر دامان

مرا نگر، چه نکو رای و نغز گفتارم

تو را ضمیر، بداندیش و الکن دست

(دیوان پروین اعتصامی، ص ۲۷۵)

جغد در برابر اعتراض طوطی پاسخ می دهد که خداوند هر کسی را به شیوه ای آفریده است و مقدار و اندازه ای هر کس در دست خداست. اگر من همانند تو خوش گفتار و خوش سخن نیستم، برای این است که آفریدگارم میان همه ای موجودات تفاوت هایی قرار داده است.

جواب داد که برخیزه، شوم خوانندگان

زمن به کس نرسیده است هیچگونه زیان

عجب مدار، گرم شوق سیر گلشن نیست

تفاوتی سنت میان من و دگر مرغان

«دیوان پروین اعتصامی، ص ۲۷۶»

سخنانی که پروین آنرا از زبان جغد بیان می دارد، درواقع اشاره ای است به سخن خداوند در سوره ای قمر که می گوید: انا کل شیء خلقناه بقدر و ما امرنا الا واحده کلمح بالبصر.^{۴۲}

مبازه با نفس و بی توجهی به آن همیشه در ادب فارسی سفارش شده است اگر انسن بتواند بر هواهای نفسانی خود غلبه یابد، قطعاً به قرب خداوند دست خواهد یافت و این نکته را بارها شاعران بزرگ و گرانقدیری چون مولوی، سعدی، سنایی، ناصرخسرو، و

۴۲ - قرآن مجید، سوره ای قمر آیه ۴۹ و ۵۰ معنی آیه: البته ما هر چیزی که آفریدیم به اندازه آفریدیم و فرمان ما در عالم یکی است و در یک چشم به هم زدنی انجام یابد.

.....در سروده هایشان گفته و بر آن تأکید داشته اند. پروین نیز منشای تمام گرفتاریهای و بدختی های انسان را در پیروی از نفس دانسته و انسانها را از آن برحذر داشته است:

در مهر نفس چند نهی طفل روح را
این گاهواره رادکش و سفله پرور است

در رزمگاه تیره‌ی آلودگان نفس
روشن دل آن که نیکی و پاکی اش مغفر^{۴۳} است

دانی چه گفت نفس به گمراه تیه^{۴۴} خویش
زین راه بازگرد، گرت راه دیگری است

«پروین اعتصامی، ص ۳۲۱»
در قرآن مجید نیز خداوند بارها انسانها را از تبعیت نفس منع کرده و پیروی از آن را باعث گمراهی انسان دانسته است. تنها لطف خداوند می‌تواند در مبارزه‌ی انسان با نفس به یاری اش بستابد و اگر خواست خداوند نباشد، هیچ انسانی در برابر نفس توان ایستادگی نخواهد داشت: و ما ابری نفسی ان النفس لاماره بالسوء الا مارحم ربی ان

ربی غفور رحیم.^{۴۵}

۴۴- مغفر: کلاهخود

۴۴- تیه، غرور، گمراهی؛ بیابانی که انسان در آن سرگردان شود
۴۵- قرآن مجید، سوره یوسف آیه ۵۳ معنی آیه: من نفس خویش را از عیب میرا نمیدانم، زیرا نفس اماره آدمی را به کارهای زشت و ناپسند و امی دارد به جز آنکه خداوند به لطف خاص خود آدمی را نگاه دارد که خدای من بسیار آمرزنده و مهربان است.

در یکی از سرودهای پرین این ما شاهد گفت و گویی یک شانه با آئینه هستیم. شانه به آئینه می‌گوید: در این زمانه تمام رنج و عذاب مال ماست و ما مجبوریم با سختی موها را شانه بزنیم و مرتب کنیم. با وجود این که موها زیبارویان را مرتب می‌کنیم اما نمی‌دانیم که چرا آن زیبارویان مشتاق دیدار آئینه هستند و به ما توجهی نمی‌کنند:

وقت سحر به آئینه ای گفت شانه ای

کلوخ! فلک چه کج رو و گیتی چه تند خوست

مارا زمانع رنجکش و تیره روز کرد

خرم کسی که هم چو توаш طالعی نکوست

هرگز تو بار زحمت مردم نمی‌کشی

ما شانه می‌کشیم به هر جا که تار موست

با آنکه ما جفای بتان بیش تر بریم

مشتاق روی توست هر ان کس که خوب روست

«دیوان پرین اعتمادی، ص ۲۰۹»

آئینه در پاسخ شانه می‌گوید: به این دلیل همه مرا دوست دارند که من تمام خوبی‌ها و بدی‌های صورت شان را بی کم و کاست به آنها نشان میدهم پشت سر آنها عیب

جوی نمی کنم بلکه هر عیبی که در صورتشان هست را بی پرده برایشان به نمایش می گذارم. من همانند تو نیستم که پشت سر دیگران از عیب هایشان بگویم و از مردم به زشتی یاد نمی کنم:

گفتا هر آنکه عیب کسی در قفا شمرد
هر چند دل فریبد و روخوش کند عدوست
در پیش روی خلق به ما جا دهند از آنک
ما را هر آنچه از بد و نیک ست روبه روست
چون شانه، عیب خلق مکن مو به مو عیان
در پشت سر نهند کسی را که عیب جوست

«دیوان پروین اعتصامی، ص ۲۰۹»

خداآوند نیز بارها در قرآن مجید، بندگان خود را از عیب جویی بر حذر داشته و به آنها توصیه کرده است که دست از این کار زشت بردارند و با گفتار ناشایشت دیگران را مورد خطاب قرار ندهند:

لا يحب الله الجهر بالسوء من القول لا من ظلم.^{۴۶}

تقدیر و سرنوشت و این که آیا انسان در این سرنوشت خود دخالتی می تواند داشته باشد یا نه و اگر اجازه‌ی چنین دخالتی به او داده نشده است تا چه اندازه است، از جمله مسائلی است که در دیوان هر شاعر آگاه و اندیشمند به چشم می خورد و بیشتر

۴۶- قرآن مجید سوره نساء آیه ۱۴۸ معنی آیه: خداوند دوست نمی دارد که کسی به گفتار زشت به عیب خلق صدا بلند کند مگر آنکه ظلمی به او رسیده باشد.

شاعران در ادب فارسی در مورد این موضوع سخن‌ها گفته و عقاید خود را به شکل متفاوتی بیان نموده‌اند. پروین نیز در جای جای دیوانش به این مطلب مهم اشاره می‌کند و همه‌ی سررشه‌های هستی را به دست قضا می‌بیند و گریز از قضا و قدر را برای آدمی کاری غیرممکن می‌پنداشد:

چو بنگری همه سررشه‌ها به دست قضاست

ره گریز ز تقدیر آسمانی نیست

ودیعه‌ای ست سعادت که رایگاه بخشد

درین معامله، ارزانی و گرانی نیست

«دیوان پروین اعتصامی، ص ۲۱۷»

انسانها در این زندگی می‌بایست بار تقدیر را به دوش بکشند و هچکس نمی‌تواند از آن رهایی یابد. پیکار با فلک و روزگار کار عبث و بی نتیجه‌ای است بنابراین بهتر است که سر به فرمان خداوند بسپاریم و درکار او چون و چرا نیاوریم:

تو را بار تقدیر باید کشید

کسی را رهایی از این بار نیست

پی کارهایی که گوید برو

تو را با فلک دست پیکار نیست

در قرآن مجید خداوند به امر قضاو قدر و سرنوشت انسانها اینگونه اشاره دارد:

ما اصاب من مصیبه فی الارض و لا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان تبراها ان ذلک

علی الله یسیر^{۴۷}.

البته پروین انسان را مجبور مطلق نمی داند که هر چه از قبل برایش تعیین شده را می بایست بدون چون و چرا بپذیرد و تسلیم قضا و قدر باشد او با این که نقش قضا و قدر را در زندگی انسان بسیار مؤثر می داند، با این وجود اعتقاد دارد که انسان با تدبیر و اندیشه می تواند این قضا و قدر را تغییر دهد و به نفع خود نماید:

دیده بیندی و درافتی به چاه

این گنه توست، نه حکم قضاست

تا بودت شمع حقیقت به دست

راه تو هر جا ه روی روشناست

«دیوان پروین اعتمادی، صص ۳۲۴ - ۳۲۶»

خداوند نیز بارها در کتاب مقدس خود نقش اراده و اندیشه‌ی انسان را در تغییر قضا و قدر مؤثر دانسته و به آنها اجازه داده است که در سرنوشت انسانها دخالت و با توجه به خواسته‌ی خود عمل کنند. خداوند راه درست و باطل را که با انجام کارنیک، سرنوشت بد را از خود دور کند و یا بر عکس با انجام کار نادرست، سرنوشت بدی را برای خود

۴۷- قرآن مجید، سوره‌ی حديد آیه‌ی ۲۲. معنی آیه: هر رنج و مصیبتي که در زمین از قحطی و آفت و فقر و ستم و یا از نفس خویش به شمارسد، همه در کتاب (لوح محفوظ) پیش از آنکه در دنیا ایجاد کنیم، ثبت است و خلق آن بر خدا سهل و آسان است.

انتخاب نماید: انا هدیناه السبیل اما شاکرًا و اما کفوراً.^{۴۸} در سوره‌ی فصلت نیز خداوند دوباره این مطلب را بیان می‌دارد و می‌گوید: من عمل صالحًا فلنفسه و من اسae فعلیها و ما ربک بظلام للبعید.^{۴۹}

پاک شو تا نخوری انده ناپاکی

نیک شو تا ندهندت به بدی کیفر

همه کردار تو از توست چنین تیره

چه کنی شکوه زما و گله از اختر

«دیوان پروین اعتصامی، ص ۳۷۵»

یکی از مهمترین و زیباترین شعر پروین، شعر «لطف حق» است که در آن شاعر ایز مادر حضرت موسی (ع) سخن به میان می‌آورد. وقتی حضرت موسی(ع) به دنیا می‌ای فرعون براساس خوابی که دیده بود دستور میدهد تا تمام نوزادان پسر را به قتل برسانند. خداوند به مادر حضرت موسی(ع) وحی می‌کند که فرزند را به آب نیل بسپارد و به لطف حق امیدوار باشد. پروین در این شعر به شکل زیبایی نگرانی‌ها و دلتنگی‌های مادر موسی(ع) را به تصویر می‌کشد و خواننده را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

مادر موسی چو موسی را به نیل

در فکند از گفته‌ی رب جلیل

۴۸- قرآن مجید، سوره‌ی انسان آیه‌ی ۳ منی آیه: ما به حقیقت راه حق و باطل ر انشان دادیم حال خواهد هدایت پذیرد و شکر کند و یا کفران نعمت کند.

۴۹- قرآن مجید، سوره‌ی فصلت، آیه‌ی ۶ معنی آیه: هر کسی کارنیکی کند به نفع خود و هر کسی که عمل بدی کند بر ضرر خویش کرده است و خداوند بر بندگان هیچ ستمی نخواهد کرد.

خود زساحل کرد با حسرت نگاه

گفت کای فرزند خرد بی گناه

گر فراموشت کند لطف خدای

چون رهی زین کشته بی ناخدا

گر نیارد ایزد پاکت به یاد

آب، خاکت را دهد ناگه به باد

وحی آمد کاین چه فکر باطل است

رهرو ما اینک اندر منزل است

ما گرفتیم آن چه را انداختی

دست حق را دیدی و نشناختی

«دیوان پروین اعتصامی، صص ۱۰۷ - ۱۰۸»

پروین «در داستان مادر موسی، تمام احساسات و عواطف مادر را از آیات قرآن الهام

می گیرد. و به روشنی بیان می کند^{۵۰}. » با کمی دقیق و اندیشه به راحتی می توان

فهمید که پروین در سرودن شعر «لطف حق» به میزان زیادی تحت تأثیر این آیه‌ی

قرآن قرار گرفته است. آنجا که خداوند می فرماید: و اوجینا الی ام موسی ان ارضعیه

فذا خفت عليه فالقیه فی الیم ولا تخافی ولا تحزنی انا رادوه اليک و جاعلوه من

المرسلین^{۵۱}.

۵۰- طباطبایی اردکانی سید محمود، پادمان پروین، ص ۵۹

۵۱- قرآن مجید، سوره قصص آیه ۷: و به مادر موسی وحی کردیم که طفل ات را شیر بده و چون از آسیب فرعونیان ب راو ترسان شوئی به دریا افکن و دیگر بر او هیچ مترس و محزون مباش که ما او را به تو باز آوریم و هم از پیامبران مرسلش گردانیم.

همانگونه که قبلاً گفته شد پروین بارها قرآن مجید را خوانده بود و از مضامین و محتوای سرشار آن به شکل زیبایی در سروده هایش استفاده می کرد. به غیر از آن کتاب ها و سخنان بزرگان دین و امامان معصوم نیز مورد توجه این شاعر بزرگ قرار گرفته بود و او با ظرافت خاص و با حساسیت بی نظیری سعی کرده بود که در جای جای سروده هایش از آن سخنان استفاده کند و کلامش را به گوهرهای ناب آن سخنان بیاراید. در اینجا سعی خواهد شد به تعدادی از سخنان بزرگان دین و امامان معصوم که پروین از آن در اشعارش بهره گرفته است، اشاره شود.

پیامبر بزرگ اسلام حضرت محمد(ص) همیشه به مسلمانان سفارش می کرد که در گفتارشان دقت کنند و اگر قادر به انجام آن سخن نیستند آن را بیان نکنند. از نظر ایشان گفتار بدون عمل سرمنشای بسیاری از بدیهاست. لاخیر فی قول الا مع الفعل^{۵۲}؛ در گفتاری که عمل به همراه آن نباشد هیچ خیری وجود ندارد.

در شعر «درخت بی بر» پروین از درخت سپیداری سخن می گوید که با وجود قامت بلند هیچ میوه و حاصلی ندارد و به درد هیچکس نمی خورد تا این که روزی توسط تبری قطعه قطعه شده و شاخه هایش طعمه‌ی آتش می گردد. سپیدار ازین بخت بد خود لب به گله می گشاید و از سوختن و نابود شدنش می نالد. شعله که آه و ناله سپیدار را می شنود در جوابش می گوید:

خندید برو شعله: از دست که نالی

۵۲- خرمشاهی، بهاءالدین، انصاری، مسعود، (تذوین و ترجمه)، پیام پیامبر، ص ۱۲۸

ناچیزی تو کرد بدین گونه تو را خوار

آن شاخ که سر بکشد و میوه نیارد

فرجام بجز سوختن اش نیست سزاوار

از گفته‌ی ناکرده‌ی بیهوده چه حاصل

کردار نکو کن که نه سودی ست زگفتار

آسان گذرد گر شب و روز و مه و سال ات

روز عمل و مزد، تو بود کار تو دشوار

«پروین اعتصامی صص، ۲۵۶ - ۲۵۷»

گویا پروین دقیقاً سخن زیبای پیامبر(ص) را به شعر درآورده و در انجام این کار

ظرافت خاصی به خرج داده است. علت این موفقیت شاید بخارط آن است که پروین

خود به تمام معیارها و ارزش‌های اخلاقی پایبند بوده و سعی کرده است که مو به

مو آنها را در زندگی خود بکار گیرد و عالم بی عمل نباشد.

از سوی دیگر حضرت محمد(ص) همیشه دنیا را مزرعه‌ای برای آخرت می‌دانست و

از انسانها می‌خواست تا می‌توانند کار نیک انجام دهند تا در فردای قیامت در برابر

خداوند شرمسار نگرددند:

قالی لشت اجبها و احب الاخره فانما هی دار المعد^{۵۳}

من دنیا را دوست نمی‌دارم و آخرت را دوست دارم، جز این نیست که آنجا سرای

بازگشت است.

پروین با توجه به سخن پیامبر انسان ها از دل بستن به این دنیای محدود و زودگذر بر حذر می دارد و می گوید که جهان دیگری در انتظار ماست جهانی بزرگتر و دیدنی تر از این جهان؛ بنابراین نباید بی جهت تمام قوا و توان مان را صرف مال اندوزی و کارهای بیهوده کنیم:

یکی پرسید از سقراط کز مردن چه خواندستی
بگفت ای بی خبر مرگ از چه نامی زندگانی را
اگر زین خاکدان پست روزی برپری بینی
که گردون ها و گیتی هاست ملک آن جهانی را
هزار دانه افشارندیم و یک گل زان میان نشکفت
به شورستان تبه کردیم رنج با غبانی را
زتیغ حرص جان هر لحظه ای صدبار می میرد
تو علت گشته ای این مرگ های ناگهانی را
دیوان پروین اعتصامی، صص ۳۱۴-۳۱۶

امام علی(ع) در مورد دانش و فraigیری آن در نهج البلاغه می گوید: کل و عاء یضيق
بما جعل فيه الا و عاء العلم فانه يسع به^{۵۴} هر ظرفی تنگ می گردد و پر می شود به
آنچه دورن آن می گزدد مگر ظرف علم و دانش(سینه و دل) که چون علم در آن راه
یافت، فراغ می گردد و گنجایش دارد برای پذیرفتن علم دیگر.

۵۴- نهج البلاغه، شرح فیض الاسلام، ص ۱۱۷۹

توجه به علم و دانش در سروده های پروین بارها بیان شده است و ارزش و برتری انسانها از نگاه این شاعر در میزان آگاهی هر کس در مورد هستی و جهان آفرینش می باشد:

علم سرمایه هستی است نه گنج زر و مال
روح باید که از این راه توانگر گردد
گرکه کارآگهی از بهر دلی کار کن
تا که کار دل تو نیز میسر گردد
هر که شاگردی سوداگر گیتی نکند
هرگز آگاه نه از نفع و نه از ضرر گردد

«دیوان پروین اعتصامی، صص ۲۳۴ - ۲۳۶»

نیکی کردن و دست ناتوان را گرفتن مطلبی است که پروین هراز گاهی در دیوان اشعارش به آن اشاره نموده و سعی کرده با هنر شاعری خود این صفت پسندیده را به دیگران بیاموزد و آنها را تشویق به این عمل کند:

بپرس از ناتوان تا توانی
بترس از روزگار ناتوانی
زمهر آموز رسم تابناکی
که بخشد نور بر آبی و خاکی

نکوکار آن که همراهی روا داشت

نوایی داد تا برگ و نوا داشت

«دیوان پروین اعتصامی، ص ۱۵۷»

در نهج البلاغه نیز انجام این کار پسندیده بارها توسط امام علی(ع) سفارش شده است

و آن مرد بزرگ تأکید داشته که اگر از سوی شخصی که به او نیکی، کرده ای قدردانی

انجام نگرفت نگران نباش که خداوند پاداش عمل نیک تو را خواهد داد: لا یزهدنک فی

المعروف من لایشکره لک فقد یشکرک علیه من لا یستمتع بشیء منه وقد تدرك

من شکر الشاکر أكثراً مما اضع الكافر والله يحب المحسنين^{۵۵}; اگر به کسی نیکی

کردی و آن شخص در برابر نیکی تو سپاسگزاری نکرد دست از احسان نکش زیرا

خداوند پاداش آن نیکی ات را خواهد داد و پاداش خداوند به مراتب بهتراز سپاس آن

انسانی است که تو به او نیکی کرده ای و خداوند نیکوکاران را دوست دارد.

در شعر «گوهر و سنگ» ما شاهد گفت و گوی سنگ با گوهر هستیم سنگ به گوهر

می گوید: چرا تو اینقدر زیبا و مورد پسند همگان هستی در حالی که من سنگی بی

ارزش بوده و هیچکس به من توجهی نمی کند. من همانند تو سالهای سال در معدن

ماندم، اما تو اکنون بخاطر درخشندگی ات بر تاج پادشاهان قرار می گیری و من در

زیر پای رهگذران افتاده ام و آنها مرا به این طرف و آنطرف پرت می کنند:

شنیدستم که اندر معدنی تنگ

سخن گفتند با هم گوهر و سنگ

چنین پرسید سنگ از لعل درخشان

که از تاب که شد چهرت فروزان

به معدن من بسی امید راندم

تو گر صد سال، من صد قرن ماندم

مرا از تابش هر روز ه بگداخت

تو را آخر متاع گوهری ساخت

اگر عدل است کار چرخ گردان

چرا من سنگم و تو لعل درخشان

گوهر در پاسخ به سنگ آهسته می گوید: درست است! من بیشتر از تو مورد توجه

دیگران قرار می گیرم زیرا صبر و تحمل ام بیشتر از تو بود و مدت زیادتری در زیرنور

خورشید قرار گرفتم و تابش سوزناک اش را تحمل کردم. اگر می بینی که رنگ صورتم

سرخ است به این دلیل می باشد که در دل سنگ خون جگرها خوردم و در سختی ها

استوار ماندم و لب به اعتراض نگشودم:

به نرمی گفت او را گوهر ناب

جوابی خوب تر از در خوشاب

کزان معنی مرا گرم است بازار

که دیدم گرمی خورشید بسیار

از آن ره، بخت با من کرد یاری

که در سختی نمودم استواری

«دیوان پروین اعتمادی؛ ص ۱۰۳»

صبر و شکیبایی از نگاه امام علی(ع) نیز همواره مورد ستایش قرار گرفته و کلید سعادت بشری دانسته شده است: لا يعد الصبور الظفر و ان طال و الزمان^{۵۶}؛ پیروزی از شکیبایی و بردباز جدا نخواهد شد هر چند روزگار با او سر ناسازگاری داشته است.

در پایان این مبحث اشاره ای داریم به سخن امام حسین (ع) در مورد راستی که می گوید: الصدق عز والکذب عجز^{۵۷} راستی عزت است و دروغ نشانه‌ی ناتوانی است اگر دیوان پروین را با دقت خوانده باشیم بارها با این مضمون روبرو خواهیم شد و تأثیر کلامش را از سخن امام حسین(ع) به راحتی در ک خواهیم کرد. در بیت زیر پروین به زیبایی و صراحة راستی را مورد ستایش خویش قرار میدهد و هیچ چیزی را بهتر از آن نمی دانند:

متع راستی پیش آر و کالای نکوکاری

من از هر کاربهتر دیدم این بازارگانی را

«دیوان پروین اعتمادی، ص ۳۴»

ارزش زن در نگاه پروین اعتمادی

زن همواره در گذر تاریخ در دوره‌ای از ابهام و تردید قرار داشت و به بهانه‌های مختلف از حضور در اجتماع منع می‌شد و مجبور بود که اندیشه‌ها و آرزوها و خواسته‌هایش را در چهار دیواری خانه به فراموشی بسپارد و برای گذراندن لحظه‌ها به امور جزئی و به نظم کم اهمیت بپردازد. نه تنها انسان‌های عامی و و بیسواد زنان را به چشم یک انسان

۵۶- نهج البلاغه، شرح فض الاسلام، ص ۱۱۶۳
۵۷- موحد، عبدالحسین، زن، پروین، حقیقت یامجاز، ص ۷۴

بی اراده و بی اختیار می نگریستند که حتی دانشمندان و متفکران زمان نیز برای زن هیچگونه حق و حقوقی قائل نبودند و همواره آنان را در پشت میله های اندیشه های غلط خود به اسارت می کشیدند.

پروین که در زمان خود شاهد این بی عدالتی ها نسبت به زنان بود، بارها اعتراض خود را در مورد این مسئله نشان داده و سعی می کرد که با سروden اشعاری، ارزش واقعی زنان را به آنها نشان دهد و به زنان می آموخت تا با انجام کارهای بیهوده و دلبستگی های سطحی اجازه ندهند که دیگران سرنوشت شان را رقم بزنند و بدلخواه خود قانون وضع کنند.

در روزگاری که پروین زندگی می کرد، زنانیو جد داشتند که برای آزادی و رهایی خود از قید و بندهایی که توسط دیگران برایشان بوجود آمده بود، تلاش می کردند. اما فضای سنگینی که در جامعه‌ی آنروز حاکم بود و مانع هر گونه فعالیت زنان می شد باعث گشت که تا بیشتر این زنان بخاطر این فعالیت‌ها از جامعه طرد شوند و یا حتی جایشان را از دست بدهند.^{۵۸}

هر چند پروین یک شاعر سیاسی نیست و به صراحت از این مسئله در دیوانش سخن به میان نیاورده است، اما با این وو او تحت تأثیر جنبش‌های تحولات فکری زمان خود قرار گرفته بود و سعی می کرد با دگرگونی‌هایی که در اجتماع رخ می داد همراه شود و سهمی در آن داشته باشد اما حکومت مستبد آن زمان به او اجازه نمی داد که به صورت علنی تمام سخن خود را بیان کند: زیرا «آننا که به مبارزه علیه آزادی و علیه

۵۸- ر.ک.به: طباطبایی اردکانی، سید محمود، پادمان پروین، صص ۹۱-۹۲

خفغان سیاسی پرداختند سرنوشی دیگر گونه انتظارشان را می کشید. عارف، شاعر ملی به انزوای تبعید پناه برد، سید شرف الدین حسینی، شاعر مردم را مجنون معرفی کردند و به تیمارستان شهر نو برددند عشقی را در خانه اش ترور کردند، دهان فرخی یزدی را به جرم وصف آزادی دوختند لاهوتی روزگار خود را در مهاجرت اجباری گذراند، بهار پس از مبارزات سیاسی، تبعید و زندان، سرگرم نشر روزنامه و کارهای ادبی شد. و پروین که از شرایط سخت سیاسی آن روز خبر داشت، چاره ای نداشت جز این که به صورت غیرمستقیم و در پرده ای از ابهام به دفاع از حقوق زن بپردازد و زیرکانه قصد اشت که به همجنسان خود بفهماند تا دست از مبارزه برندارند و در برابر جور و ظلم دیگران سکوت نکنند.

مهمنترین و مشهورترین شعری که پروین در آن به دفاع از حقوق زن برمی خیزد و او را با مرد برابر میداند شعر «فرشته‌ی انس» است از نگاه پروین زن سرمنشاء محبت و مهربانی است و بدون او روان انسانها خواهد پژمرد. «رکن خنه‌ی هستی» صفتی است که پروین به زن داده و به این وسیله او را مورد ستایش قرار میدهد:

در آن سرای که زن نیست انس و شفت نیست

در آن وجود که دل مرده، مرده است روان

به هیچ مبحث و دیباچه ای قضا ننوشت

برای مرد کمال و برای زن نقصان

زن از نخست بود رکن خانه هستی

که ساخت خانه‌ی بی پای بست و بی بنیان

زن ار به متابع^{۵۹} نمی‌گداخت چو شمع

نمی‌شناخت کس این راه تیره را پایان

«دیوان پروین اعتصامی، ص ۲۷۵»

ازنگاه پروین آنانی که مرد را برتر و کامل‌تر از زن می‌دانند و به نقص و ناتوانی وجود

زن اعتقاد دارند تحت تأثیر باور‌های غلطی هستند که همین باور‌های غلط سالهای

سال است که دست و پای زن را بسته و به او اجازه نمی‌دهد که حتی از طبیعی ترین

حق خود دفاع کند. حق زندگی کردن، آزادبودن، آزاداندیشیدن، و ختی در کتاب

آسمانی، قرآن کریم نیز چنین سخنی گفته نشده است که مرد کامل‌تر از زن است و زن

به علت کم خردی می‌باشد از مرد اطاعت کند و یا احیاناً توسط آن مردها مورد

ظلم و ستم و تعدی قرار گیرند. عده‌ای هم بر این باورند که حضرت حوا از شیطان

فریب خورد و بنا به وسوسه‌های شیطان از میوه‌ای خورد که خداوند استفاده از آن را

بر حضرت آدم و حوا منع کرده بود. حضرت حوا بعد از اینکه از دستور خداوند سرپیچی

کرد، حضرت آدم را هم وسوسه کرد تا از آن میوه‌ی ممنوعه بخورد. بنابراین حضرت

حوا(زن) شیطانی بود که حضرت آدم(مرد) را به گمراهی کشاند و او را از بهشت

جایگاه اولیه‌ی انسان‌ها دور کرد. اگر به قرآن کریم برگردیم متوجه خواهیم شد که

چنین باوری در کتاب آسمانی ما بیان نشده و حتی خداوند آدم را نشانه‌ی عصيان و

طغیان معرفی می‌کند: «براساس آیات قرآنی زن و مرد هر دو فریب خوردهند و لغزیدند.

۵۹- متابع: سختی‌ها

در آئین اسلام اگر آدم اغوا شد اغوای و ناشی از اغواگری حوا نبود، بلکه هر دوی آنها با هم لغزیدند نکته مهم کم تر مدنظر قرار گرفته این است که در قرآن، خدای تعالی، عصیان را به آدم نسبت داده است و (عصی آدم ربہ فغوی سوره ی طه، آیه ۳۵) «^{۶۰} پروین در ادامه شعر (فرشته انس) زن را فرشته صفتی میداند که چون شیطان روزگار چشم دیدنش را ندارد؛ بی دلیل به او طعنه می زنند، و سعی می کنند با دور غ این فرشته صفتان را در نظر همگان بد جلوه دهند. به نظر پروین تمام انسانهای بزرگ بخارط محبت و توجه زنی به این مقام رسیده اند و اگر مادر نبود آنها نیز بی شک اینگونه نمی بالیدند و در عرصه ی علم و هنر و دانش نمی درخشیدند:

فرشته بود زن آن ساعتی که چهره نمود

فرشته بین که بر و طعنه می زند شیطان

اگر فلاطون و سقراط بوده اند بزرگ

سپس به مکتب حکمت حکیم شد لقمان

چه پهلوان و چه سالک، چه زاهد و چه فقیه

شدند یکسر شاگرد این دبیرستان

«دیوان پروین اعتضامی، ص ۲۷۹»

هر چند در اجتماع به زن بی اعتمایی شود و از رشد فکری او ممانعت به عمل آید، حاصل این بدرفتاریها، خودخوایها، بعد ها در جامعه دیده خواهد شد زیرا زن همان مادری خواهد شد که قرار است فردا فرزندش را تربیت کند و برای خدمت به همنوعان

۶۰- کدیور، جمیله، زن، ص ۷۲

خود آنها را پرورش دند اما براستی زنی که حق هیچ دخالتی در امور سیاسی و اجتماعی ندارد و حتی قادر به خواندن و نوشتن نیست آیا می تواند فرزندان آگاه پرورش دهد؟ هرگز! در نگاه پروین زن و مرد لازم و ملزم یکدیگر هستند. زندگی بدون هچیکدام از آنها شکل نمی گیرد و هر دوی آنها بطور برابر باز سنگین زندگی را به دوش می کشند. در دریایی مواج روزگار، یک کشتی است و دیگری کشتی بان کشتی بدون کشتی بان سرانجام نابود می شود و کشتی بانی که کشتی نداشته باشد، قادر به انجام هیچ کاری نیست. پس چرا می بایست در این ورطه وظیفه‌ی زن کوچک شمرده شود و حق و حقوقش پایمال گردد.

وظیفه‌ی زن و مرد ای حکم دانی چیست

یکی ست کشتی و آن دیگری یست کشتی

بان

چو ناخداست خردمند و کشتی اش محکم

دگر چه باک زامواج و ورطه و توفان

به روز حادثه اندر یم^{۶۱} حوادث دهر

امید سعی و عملهاست هم از این و هم از

آن

پروین در حالی که از حقوق زن دفاع می کند که بارها خود در حین مطالعه‌ی آثار شاعران و نویسنده‌گان پیشین با نوشه‌های سروده‌هایی روبرو شده بود که سخنان

ناروایی در مورد زن می گفتند و به مقام و شخصیت او توهین می کردند. برای نمونه سعدی در کتاب بوستان درمورد زن اینگونه می سراید:

در خرمی بر سرای بند

که بانک زن از وی برآید بلند

چون رن راه بازار گیرد بزن

و گرنه تو در خانه بنشین چو زن

چو بینی که زن پای بر جای نیست

ثبتات از خردمندی و رای نیست

گریز از کفش در دهان نهنگ

که مردن به از زندگانی به ننگ^{۶۲}

در این جاست که پروین از خواندن این سخنان در دنیاک در مورد زن تصمیم می گیرد تا کاری کند و به صورت حقیقی زن را که بخاطر باورهای غلط در پرده ای از ابهام و تردید قرار گرفته بود، به همگان نشان دهد و او را رکن خانه‌ی هستی معرفی کند:

زن نکوی نه بانوی خانه تنها بود

طبیب بود و پرستار شحنه و دربان

به روزگار سلامت رفیق و یار شفیق

به روز سانحه تیمار خوار و پشتیبان

۶۲- سعدی، مصلح بن عبدالله، کلیات سعدی، صص ۳۵۵-۳۵۶

در شعر «فرشته‌ی انس» بعداً ز این که شاعر از صفات نیک زن سخن می‌گوید و او را شایسته‌ی هرگونه تمجید و تعریف میداند، روبه زنان زمان خود میکند و از آنها می‌خواهد که مواطن رفتار و کردار خود باشند سخنان بیهوده نگویند و به فکر امور سطحی و جزیی نباشند.

زبیش و کم، زن دانا نکرد روی ترش
به حرف زشت نیالود نیک مرد دهان

چه زن چه مرد کسی شد بزرگ و کامروا
که داشت میوه‌ای از باغ علم در دامان
«دیوان پروین اعتصامی، ص ۲۸۰»

فراگیری علم و دانش توسط زنان تنها راهی است که می‌توان با آن باور‌ها و عقیده‌های نادرستی که درمورد زنان وجود دارد را از بین برد. ساده زیستن یکی دیگر از نکاتی است که پروین به آن توجه دارد و از زنان می‌خواهد که بخاطر مشتی پول و طلا و زر آزادی خود را نفوذند و اسیر خواسته‌های دیگران نگردند.

نه بانوست که خود را بزرگ می‌شمرد
به گوشواره و طوق و به یاره‌ی^{۶۳} مرجان

چو آب و رنگ فضیبت به چهره نیست چه

سود

۶۳- یاره: حلقه‌ای از طلا و نقره‌یا جز آن که زنان در دست کنند؛ دست بند

زرنگ جامه‌ی زربفت و زیور رخshan

«دیوان پروین اعتصامی، ص ۲۸۱»

البته پروین در جای جای سروده‌ها یش از زن و علت عدم دخالت او در امور مختلف زندگی سخن گفته است و همیشه تأکید داشته که اگر زنان ما این گونه اسیر خواسته های دیگران شده‌اند و از حق خود محروم گشته‌اند، مقصراً اصلی خودشان هستند. زیرا بجای این که به علم و دانش روآورند و کسب فضیلت نمایند، به مسایل پیش پا افتاده‌ی زندگی دلبسته و به دیگران اجازه داده‌اند که از نادانی و ناآگاهی شان سوء استفاده نمایند و هر قانونی که به نفع خودشان است، وضع کنند.

و این رسالت پروین است که بجای دیگران سخن بگوید، از حق آنها دفاع کند، و راه درست را به آنها نشان دهد. او شاعری است که فقط به فکر سرودن و خود نشان دادن نبود. او با درد و غم مردم جامعه‌ی خود زندگی می‌کرد و این درد و غم او را برای لحظه‌ای آرام نمی‌گذاشت. وقتی از زن می‌گفت و رنج آنها را در سروده‌ها یش به تصویر می‌کشید امیدوار بود که روزی زنان سرزمین اش از جهل و نادانی دست بردارند و به تمام امور سطحی و بیهوده‌ی زندگی خود پشت پا بزنند و با کسب علم و دانش به بلندای وجودی خود دست یابند. از نظر پروین چه مرد و چه زن تنها ملاک برتری شان ایمان و تقوا است و هر کس که این صفت پسندیده را نداشت، همیشه مورد سرزنش او قرار می‌گرفت.

پس چرا زنان می‌باشند ارزش واقعی خود را ندانند و بخاطر باورهای غلط در حصاری از حسرت و ندامت زندگی کنند. براستی «چه دردنگ و سخت است تحمل دردها و

سختی های دیگران! چه طاقت فرسات دیدن عقب ماندگی و ناآگاهی و آلودگی هم نوعان! پروین ز نان و مردان جامعه اش را بدقت دیده و آنها را شناخته و با این دید و شناخت درست با ما سخن گفته است. او از کسانی گفته است که در زمان حیات خود، بی هنر و درمانده، خوار و بدور از هر فضل و ادب و بزرگواری های انسانی، روزگار می گذرانیده اند.^{۶۴}

از چه نسوان از حقوق خویشتن بی بهره اند
نام این قوم از چه دور افتاده از هر دفتری
دامن مادر، نخست آموزگار کودک است
طفل دانشور کجا پروردۀ نادان مادری
با چنین درماندگی، از ماه و پروین بگذریم
گرکه ما را باشد از فضل و ادب، بال و پری
«دیوان پروین اعتمادی، ص ۲۸۹»

ویژگی شعر پروین اعتمادی
عصری که پروین در آن زندگی می کرد عصر تحول و دگرگونی بود. روشنفکران و نویسنده‌گان در آن زمان سعی می کردند با نوشتن مقالات و سرودن اشعاری ذهن مردم را برای یک انقلاب آماده کند و میخواستند مردم در برابر حکومت استبدادی ساكت نباشند و تن به ظلم و جوی بیگانگان ندهنند. درست در همان سالی که پروین به دنیا آمد مظفرالدین شاه فرمان مشروطه را امضا کرد و بعد از انقلاب مشروطه ما شاهد فراز و

۶۴- موحد، عبدالحسین، زن، پروین، حقیقت یا مجاز، ص ۴۲

نشیب‌هایی در مسایل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در سرزمین خود هستیم. در دوره ای که پروین میزیست، انتشار روزنامه‌ها به مقدار زیاد گسترش یافت. حتی شاعران و نویسنده‌گان سعی می‌کردند با فرستادن سروده یا مقاله‌ای، عقیده‌ی خود را مطرح کنند و مردم را علیه حکومت استبدادی بشورانند. مظفرالدین شاه پنج ماه پس از صدور فرمان مشروطه درگذشت و پرسش محمدتقی میرزا به پادشاهی رسیدو محمدعلی میرزا مخالف مشروطه و مجلس بود و از اختلافاتی که بین مشروطه خواهان بوجود آمد؛ محمدعلی میرزا از این فرصت استفاده کرد و مجلس را به توبیست و دستور داد تا عده ای از آزادی خواهان را به قتل برسانند. مردم تهران و تبریز با شنیدن خبر به توب بستن مجلس دست به شورش زدند. محمد علی میرزا به سفارت روس پناهنده شد و پسرش احمدمیرزا در سال ۱۲۸۸ شمسی به سلطنت رسید ولی حکومتش زیاد طول نکشید و در سال ۱۳۰۴ از مقام پادشاهی عزل شد. سرانجام رضاخان پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ فرمانده کل قوا گردید و در سال ۱۳۰۴ به پادشاهی ایران برگزیده شد.^{۶۵}

استبداد رضاخان روزگار را بر مردم تنگ کرده بود و با این وجود جنگ جهانی اول در دسر بزرگتری بود که گریبانگیر مردم ایران شده بود دخالت‌های انگلیس و روس استقلال کشور را بخطر می‌انداخت. در همین دوره است که بهار بخاطر سخنان آزادی خواهانه اش تبعید می‌شود و میرزاده عشقی بخاطر سرودن اشعار وطنی و سیاسی کشته می‌گردد. فقر، بی‌سوادی و بدتر از همه استبداد رضاخانی همانند جغدی شوم

۶۵- ر.ک.به: طباطبایی ادرکانی، سید محمود، پادمان پروین، صص ۲۸-۲۹

بر سرملت ایران سایه انداخته بود و پروین در چنین جامعه‌ای زندگی می‌کرد و می‌دانست که اگر دست از پاختا کند یا همانند بهار تبعید می‌شود و یا مثل میرزاده عشقی و فرخی یزدی کشته خواهد شد. حتی گفته می‌شود که رضاخان می‌خواست او را ندیمه‌ی ملکه بکند، ولی پروین با این کار مخالفت کرد.^{۶۶}

با چنین اوضاعی پروین که خواه نا خواه تحت تأثیر محیط اطراف خود قرار داشت، نه می‌توانست خود را به غفلت و بی خبری بزند و از درد و رنج مردم جامعه‌ی خود سخن بگوید و نه می‌توانست بی محابا از آزادی اندیشه و افکار سخن بگوید. بنابراین تصمیم گرفت که همانند شاعران هم عصر خود از ظلم و جور انتقاد کند، بی عدالتی را محاکوم نماید و بر پادشاهان و ستمگران زمان بتازد؛ اما نه به شیوه‌ی شاعران و نویسندگان زمان خود، بلکه ظلم ستیزی او به شیوه‌ی تاریخی بود. او بگونه‌ای از حق مردم دفاع می‌کرد که باعث شک دیگران نمی‌شد. البته هر انسان دوراندیشی با خواندن سروده‌های پروین متوجه انتقاد او از ظلم و ستم زمانه اش می‌شد. سخن او مربوط به زمان خاصی نبود. برای همین کسی که پروین را نمی‌شناخت و نمی‌دانست که او در چه دوره‌ای زندگی می‌کرده است باخواندن اشعار فکر می‌کرد که او شاعری است که در یکی از قرنهای پنجم تا نهم زندگی می‌کرده و به شیوه‌ی سبک خراسانی یا عراقی شعر می‌سروده است.

عده‌ای نیز بر این باورند که شعر پروین، شعری است که در آن صلابت کوبندگی مردانه بیشتر به چشم می‌خورد و از آن طبع لطیف و ظریف زنانه خبری نیست.

بطوریکه اگر یک شخص بدون آگاهی از نام پروین، دیوان این شاعر را مطالعه کند، بی شک فکر خواهد کرد که سراینده‌ی آن مرد بوده است، نه زن. به نظر می‌رسد که این مسئله در مورد اشعار پروین حقیقت داشته باشد، اما پروین بخاطر جبر زمانه نمی‌توانست زیاد از خود و امیال درونی خود سخن بگوید و خواه ناخواه احساس پاک و بی‌آلایش این شاعر چون در محیط بسته‌ی آن زمان به شکل دیگری تعبیر می‌شد.

پروین می‌دانست که اگر بخواهد به احساسات درونی خود در سرودن اشعار اجازه‌ی دخالت بدهد، رگباری از تهمت و توهین گریبانگیر او و خانواده اش خواهد شد بنابراین سعی کرد که برای رسیدن به اهداف خود دست از احساسات و عواطف درونی اش بردارد و آهسته آهسته پیش برود. «شاید بتوان گفت علل سرودن این اشعار او موقعیت زمانی او بوده است. زمان، زمان تنها وصف زیبایی‌ها و بیان افکار باریک و لطیف نبوده است. بالطبع سخن گفتن از ظلم‌ها همیشه زبانی تنده و کوبنده می‌خواهد.»^{۶۷}

با این وجود کسی که دیوان پروین را مورد مطالعه قرار می‌دهد، با کمی دقیق می‌تواند دریابد که روح طریف زنانه در شعر این شاعر جاری است و او در بیان عقاید خود از این ویژگی به زیبایی استفاده کرده است. مثلًا در شعر «فرشته‌ی انس» یا شعر «مادر دور اندیش» به راحتی می‌توان دریافت که شاعر این اشعار بی‌گمان زن بوده است و تنها یک زن می‌تواند چنین دلسوزانه عواطف هم جنسان خود را به شعر درآورد:

۶۷ - همان، ص ۱۳۸

با مرغکان خویش چنین گفت ماکیان

کای کودکان خردگه کارکردن است

روزی طلب کنید که هر مرغ خرد را

اول وظیفه رسم و ره دانه چیدن است

بی رنج نوک و پا نتوان چینه جست و

خورد

گر آب و دانه ای است به خونانبه خوردن

است

فریاد شوق و بازی طفلانه، هفته ای است

گر بشنوید وقت نصیحت شنیدن است

«دیوان پروین اعتصامی، ۱۹۸۴»

آری پروین شاعری بود که کمتر از خود سخن می گفت و تمام زندگی اش را با

برپایی عدالت و دستگیری از بیچارگان و یتیمان صرف کرد. مهدی اخوان ثالث درا

ین زمینه پروین را می ستاید و می گوید: «از جمله دلایل عزیز و ارجمند بودن پروین

اعتصامی همین است که این آزاده زن بزرگوار با آن همه شعر و سخن که دارد، در

دیوانی با پنج هزار بیت فقط یک یا دو جاست که از خودش حرف زده و (من شخصی و

خصوصی) او از پس پشت شعرش خود می نماید و جلوه می کند. تازه در آن یک دو

جا هم امری روحی و بشری و از جمله عمومیات عواطف آدمی در میان بوده، عواطف مشترک همگان.^{۶۸}

در آن زمانی که پروین زندگی می کرد سه جریان ادبی وجود داشت. عده ای در آن زمان طرفدار شعر سنتی بودند و به «سنت گرایان» معروف گشتند. اینها با هر نوع تغییراتی در شعر و شاعری مخالفت می کردند و خواهان مقررات فنون و صنایع ادبی به شیوه‌ی گذشته بودند. عده ای دیگر محافظه کارانی بودند که نه می خواستند مانند سنت گرایان بطور کامل پایبند شعر گذشته باشند و نه دوست داشتند که بطور کلی پشت پا به شیوه‌ی شاعری گذشتگان بزنند اینها سعی داشتند که با موضوع و مضامونی تازه در قالب های قدیمی شعر بسرایند. دسته‌ی سوم کسانی بودند که به تجدد ادبی در آثارشان می اندیشیدند. پروین «کوشش عشقی و لاهوتی را در سرودن شیوه‌ی نو، بهار را با ادراک هنری، عارف را در نوآوری تصنیف، دهخدا، ایرج، نسیم شمال را در استفاده از زبان محاوره می شناخت، مناقشات ادبی روزنامه‌ی «زبان آزاد» و «دانشکده» و «تجدد» را در مقطع زمانی خود صبورانه دنبال می کرد، اشعار «تقی رفعت»؛ «جهفر خامنه‌ای»؛ «شمس کسمایی» و آثار سمبولیک شاعر معاصرش نیما یوشیج را که تحول اساسی در ادب منظوم فارسی به وجود آورده درک می کرد.^{۶۹} با وجود این سه جریان ادبی، پروین سعی کرد شعر خود را بگونه‌ای ارائه دهد که بطور جدی تحت تأثیر هیچکدام نباشد. بنابراین او در ارائه‌ی اشعارش روش منحصر به فرد را برگزید. روشی که مرز بین شاعران گذشته و شعر نیمایی است. مناظره و

۶۸- اخوان ثالث، مهدی، از این اوستا، صص ۱۱۴-۱۱۳
۶۹- طباطبای ادرکانی، سید محمود، یادمان پروین، صص ۹۵-۹۴

استفاده‌ی بجا از آن، یکی از این شیوه‌های است که هرچند شاعر پیشین تا حدودی به این روش شعر سروده‌اند. اما پروین با استفاده از تمثیل‌های گوناگون به طریق گفت و گو، شکل تازه‌ای به آن داد البته در این شعر پروین همانند شعر عشقی و بهار نمی‌توان بطور صریح و آشکار ردپایی از مسایل سیاسی و اجتماعی یافت. پروین «حاصل تفکرات و تخیلات خویش را در محیط خلوت به رشته‌ی نظم کشیده و از سه منبع مهم بهره برده است که به ترتیب عبارتند از: ۱- استفاده و تقلید از دیوان قدیمی و

توجه به آثار ادب اروپایی، ۳- تخیل و تفکر و عواطف خویش.»^{۷۰}

پروین در سروده‌های خود به مسایل گوناگون توجه داشته است و دیدگاه‌های مختلفی در اشعارش دیده می‌شود:

غنیمت شمردن وقت، یکی از مواردی است که این شاعر در شعر خود بیان نموده است:

زمین ات، چو اژدر به ناگه ببلعد

تو باری غنیمت شمار این زمان را

جوانی از دیگر مضامینی است که در دیوان این شاعر مشاهده می‌شود و شاعر به جوانان توصیه می‌کند که قدر این دوره را بدانند و بجای تنبی و سستی به فکر یادگیری و کسب علم و دانش باشند:

۷۰- همان، ص ۳۵

چو بفروختی، از که خواهی خرید

متع جوانی به بازار نیست

جوانی، گه کار و شایستگی است

گه خودپسندی و پندار نیست

نبایست برخیره از پا فتاد

چو جان خسته و جسم بیمار نیست

مپیچ از ره راست، بر راه کج

چو در هست، حاجت به دیوار نیست

« دیوان پروین اعتصامی، ص ۲۲۸ »

توجه انسان به زهد و تقوا بزرگترین زیوری است که هر انسانی می‌تواند بوسیله آن

خود را بیاراید و پروین نیز با توجه به این دیدگاه از انسانها می‌خواهد تا با پرهیزگاری

در برابر مشکلات بایستد و خم به ابرو نیاورند.

علم سرمایه‌ی هستی است، نه گنج زر و مال

روح باید که از این راه توانگر گردد

راهی از بند حرص و آز و مخالفت با نفس لگام گسیخته، از دیگر مواردی است که

پروین بارها در دیوان اشعارش به آن توجه داشته است حرص و آز همیشه دشمن

انسانهایی است که به خرسندی دورنی دست نیافته و همیشه در خیال مال اندوزی به

سر می‌برند.

اسیر نفس تویی، هم ما گرفتاران

زبند بندگی حرص و آز، آزادند

از سوی دیگر پروین همیشه فقرا را بر توانگران برتری می داد. زیرا این توانگران به خاطر ظلم و ستم خود بیچارگی و بدبختی را برای فقیران فراهم نموده اند و همین ظلم ستیزی است که بیشتر موضوعات دیوان پروین را تشکیل می دهد.

هزار مرتبه، فقر از توانگری خوش تر

توانگران، همه بدنام ظلم و بیدادند

«دیوان پروین اعتصامی، ص ۲۴۴»

دیدگاه پروین در سروden اشعار بسیار وسیع و گسترده است که در اینجا مابعد کردیم بطور خلاصه به مهمترین شان اشاره کنیم.

برخی از معاصران بعد از خواندن اشعاری که توسط پروین سروده شده است شعر او را عاری از هرگونه عشق و احساس دانسته اند و گمانشان بر این بود که شعر پروین از این ویژگی به دور است و چاشنی اصلی یک هنر واقعی د رآثار وجود ندارد. هر چند کسانی که شعر پروین را می خوانند در نگاه اول به چنین ایده ای دست می یابند، اما با کمی دقیق و تأمل در این اشعار متوجه می شوند که سراسر دیوان پروین اعتصامی، سرشار از عشق است و گرچه پروین بخاطر بعضی ملاحظات نتوانسته آن را آشکارا و علنی بازگو کنند. به قول بهار «شاید خواننده‌ی شوریده سری از ما بپرسد پس این دیوان درباره‌ی عشق که تنها چاشنی شعر است چه می گوید؟ آری نباید این معنی را از یاد برد. زیرا هر چند شاعره‌ی مستوره را عزت نفس و دور باش عصمت و عفاف

رخصت نداده است که یک قدم در این راه بردارد، اما باز چون نیک بنگری صحیفه ای
از عشق تهی نمانده است.»

در ادبیات زیر، پروین از عشق و سختی های آن سخن گفته است و آن را پرتگاهی
خطرناک معرفی می کند.

تو گفتی راه عشق از فتنه پاک است

چو دیدم پرتگاهی خوفناک است

«دیوان پروین اعتمادی، ص ۱۰۷»

پروین همچنین به کسانی که می خواهند، این راه پرفتنه را بپیمایند، هشدار می دهد
که باید سینه ای آماده در برابر ناملايمات عشق داشته باشند:

د رهجم عشق و کمانداران عشق

سینه ای آماده بهر تیرباران داشتن

«دیوان پروین اعتمادی، ص ۱۶۶»

او معتقد است که عشق در دل انسان مأیوس، دریچه هایی از اميد و آرزو می گشاید و
به او صبر و شکیبایی می آموزد:

خوش آن رمزی که عشقی را نوید است

خوش آن دل کاندر آن نور اميد است

«دیوان پروین اعتمادی، ص ۸۴»

بدون عشق و بدون دیدار دوست، زندگی انسان معنا و مفهومی ندارد و تنها در جوار عشق می توان دل به دریای رنج و بلا سپرد و عشق‌اکسیری خواهد بود که هر کار غیر م

ممکنی بوسیله‌ی آن ممکن خواهد شد:

بی روی دوست دوش شب ما سحر نداشت

سوز و گداز شمع و من و دل اثر نداشت

« دیوان پروین اعتصامی، ص ۱۶۱ »

عشق از دیدگاه پروین واژه‌ای مقدس است و کسی که گرفتار آن می‌شود سرشار از

شووق و طراوت می‌گردد. در این آوردگاه انسان می‌بایست جانشی را فدار معشوق کند

و در برابر خوب و بد زمانه لب به شکوه و شکایت نگشاید:

ای خوشا مستانه سر در راه دلبر داشتن

دل تهی از خوب و زشت چرخ اخضر داشتن

نzd شاهین محبت بی پروبال آمدن

پیش باز عشق آیین کبوتر داشتن

سوختن، بگداختن چو شمع، بزم افروختن

تن به یاد روی جانان اندر آذر^{۷۱} داشتن

هر کجا نور است چون پروانه خود را باختن

هر کجا نار^{۷۲} است خود را چون سمندر^{۷۳}

داشتن

۷۱- آذر: آتش

۷۲- نار: آتش

۷۳- سمندر: نام حیوانی است که در مورد آن گفته اند که در آتش نمی‌سوزد.

با نمونه هایی که از دیوان پروین در مورد عشق بیان شد، خواننده به راحتی می تواند به وجود این ویژگی در شعر این شاعر پی برد. هر چند این اشعار در مناظرات و در حین گفت و گوی میان دو چیز بیان می شود، با وجود این اشعار سخن دل شاعری است که حجب و حیا مانع بیان هرگونه احساس دورنی اش می شد و علاوه بر آن عقاید و افکار نادرستی که در آن زمان بر جامعه در مورد زن حاکم بود، نمی گذاشت که شاعر آزادانه و به دلخواه خود سخن بگوید.^{۷۴}

پروین در دیوان خود از چهار قالب مسقط، مثنوی، قطعه، و قصیده استفاده کرده است.

البته چند غزل نیز در دیوانش دیده می شود که هرچند شاعر سعی کرده در این سروده ها از احساس و عاطفه ای که مخصوص قالب غزل است، استفاده کنند، اما متأسفانه در نیمه های شعر از شکل غزل خارج شده و از لحاظ محتوا و مضمون به شیوه ای قصیده یا قطعه شعر سروده است. مهارت اصلی پروین در قالب قطعه، مثنوی، و قصیده است که شاعر در این قالب هنرنمایی کرده و براحتی توانسته سخن خود را بیان می کند. اشعار این شاعر آن چنان یک دست و یک نواخت است که انگار تمامی آن اشعار در یک زمان سروده شده است و کسی متوجه تفاوت زمانی آن نخواهد شد.

پروین تنها شاعری بود که از خود سخن نگفت و احساسات و تمایلات دورنی اش را پنهان کرد. او از دردهایی که مردم سرزمین اش با آن دست و پنجه نرم می کردند، سخن گفت. از فقیران، بیچارگان، پیرزنان و یتیمان و

۷۴- یوسفی، غلامحسین، چشمۀ روشن، ص ۴۱۵

پیام اصلی پروین در مناظرات او دیده می شود. او در این مناظرات تضادها را در برابر هم قرار می دهد و در آنجاست که حق مظلوم را از ظالم گرفته و راه درست عدالت را به همگان نشان می دهد. ستم دیدگان و رنجوران وقتی سروده هایش را می خوانند، تسلی می یابند و از اینکه می بینند شاعری به این زیبایی توانسته درد دل آنها را به شعر درآورد، اظهار رضایت می کنند. برای پروین همین لبخند و احساس رضایت کافی است. او می خواست روزنه‌ی امیدی باشد بر دل نامیدان و درماندگان و چه خوب توانست به این هدف خود دست یابد و اینگونه است که شعر پروین در همیشه‌ی تاریخ ادب فارسی جاودان شده است و از او به عنوان زنی که خواهان برقراری عدالت و برابر بوده، یاد می کنند و همچون ستاره‌ای می دانند که در آسمان ادب فارسی درخشیده است.